|  |
| --- |
| **بررسي سندي روايت «عليٌ ولي كل مؤمن بعدي» از منظر اهل سنت** |
|  |
| **طرح شبهه :**روايت «هو ولي كل مؤمن بعدي» يكي از رواياتي است كه امامت امير مؤمنان عليه السلام را ثابت مي كند و با سند هاي صحيح در كتاب هاي اهل سنت نقل شده است ، اما از آنجايي كه توسط عده اي انتقاداتي به آن وارد شده ما در اين مقاله درصدد پاسخگويي به اين شبهات و انتقادات برآمديم از جمله : **ابن تيميه در باره اين روايت مي گويد :****قوله « هو ولي كل مؤمن بعدي » كذب علي رسول الله صلي الله عليه و سلم .**اين حديث از پيامبر خدا (ص) كه فرمود : « علي ولي هر مؤمني بعد از من است » دروغي است كه به رسول خدا (ص) نست داده شده است .ابن تيمية ، أحمد بن عبد الحليم الحراني ، ، متوفاي 728، منهاج السنة النبوية ، ج 7 ص 391، دار النشر : مؤسسة قرطبة - 1406 ، الطبعة : الأولي ، تحقيق : د. محمد رشاد سالم**مباركفوري (متوفاي1353هـ) نيز مي نويسد:****1- « وهو ولي كل مؤمن من بعدي » كذا في بعض النسخ بزيادة «مِن» و وقع في بعضها « بعدي » بحذف « من » وكذا وقع في رواية أحمد في مسنده 2- و قد استدل به الشيعة علي أن عليا رضي الله عنه ، كان خليفة بعد رسول الله من غير فصل و استدلالهم به عن هذا باطل فإن مداره عن صحة زيادة لفظ «بعدي» وكونها صحيحة محفوظة قابلة للاحتجاج**.**3- و الأمر ليس كذلك فإنها : قد تفرد بها جعفر بن سليمان و هو شيعي بل هو غال في التشيع**. . .**وقال بن حبان في كتاب الثقات حدثنا الحسن بن سفيان حدثنا إسحاق بن أبي كامل حدثنا جرير بن يزيد بن هارون بين يدي أبيه قال بعثني أبي إلي جعفر فقلت بلغنا أنك تسب أبا بكر وعمر قال أما السب فلا ولكن البغض ما شئت فإذا هو رافضي الحمار انتهي . . . قال في التقريب**: **جعفر بن سليمان الضبعي أبو سليمان البصري صدوق زاهد لكنه كان يتشيع انتهي وكذا في الميزان و غيره .**1- حديث « وهو ولي كل مؤمن من بعدي » در بعضي از نسخه ها با اضافه ي « مِن » آمده و در بعضي ديگر تنها كلمه «بعدي» بدون «من» آمده است همان طور كه در كتاب مسند احمد بن حنبل نقل شده است .2- شيعيان (در استدلالشان براي اهل سنت از خود اهل سنت) به اين حديث استدلال كرده اند ، بر اينكه علي (عليه السلام) خليفه ي اول رسول خدا (ص) است و استدلال آنان باطل است زيرا محور درستي اين استدلال (دو چيز است).الف : كلمه ي «بعدي» كه در اين حديث بايد وجود داشته باشد.ب : اين حديث از نظر سندي ، صحيح و قابل استدلال باشد .3- در حالي كه اين گونه نيست (و اين دو ويژگي را ندارد) زيرا كه اين حديث را فقط جعفر بن سليمان روايت كرده كه شيعه است و بلكه شيعه اي غالي است (لازم به ذكر است كه الفاظي مانند: شيعه غالي و رافضي و غالي در رفض، از اصطلاحات و اختراعات اهل سنت مي باشد)، ابن حبان در كتاب الثقات در مورد او مي نويسد : حسن بن سفيان و إسحاق بن أبي كامل از جرير بن يزيد بن هارون روايت كرده اند كه گفت : پدرم مرا نزد جعفر بن سليمان فرستاد، به اوگفتم : به ما خبر رسيده كه تو أبو بكر و عمر را فحش و ناسزا مي دهي، گفت: فحش نه، اما دشمني هر چه بخواهي، (ابن حبان مي گويد) پس او رافضي الاغ است . . . ابن حجر در كتاب تقريب التهذيب (در مورد جعفر ) مي نويسد : جعفر بن سليمان ضُبعي أبو سليمان بصري ، بسيار راستگو و زاهد اما شيعه بوده است، ذهبي دركتاب ميزان الاعتدلال و ديگران نيز (در مورد او) همين تعابير را دارند.**4- و ظاهر أن قوله «بعدي» في هذا الحديث مما يقوي به معتقدا الشيعة وقد تقرر في مقره أن المبتدع إذا روي شيئا يقوي به بدعته فهو مردود قال الشيخ عبد الحق الدهلوي في مقدمته : والمختار أنه إن كان داعيا إلي بدعته ومروجا له رد وإن لم يكن كذلك قبل إلا أن يروي شيئا يقوي به بدعته فهو مردود قطعا انتهي .**4- روشن است كه لفظ « بعدي » دركلام رسول خدا (ص) موجب تقويت عقيده شيعه (مبني بر خليفه ي اول بودن علي عليه السلام ) مي شود در حالي كه در جاي خودش ثابت شده است كه اگر بدعت گذار (شيعه و در اينجا جعفر بن سليمان) ، حديثي از پيامبر (ص) را كه موجب تقويت بدعتش مي شود (براي اهل سنت) ، روايت كند ، حديث او مردود است همان گونه كه شيخ عبد الحق دهلوي در مقدمه اش مي گويد : نظر من اين است كه راوي اي كه از اهل بدعت است ، اگر بدعتش را ترويج كند ، مردود و الاّ مقبول است مگر آنكه حديثي را روايت كند كه با آن بدعتش تقويت مي گردد ، كه در اين صورت قطعا مردود است .**5- فإن قلت : لم يتفرد بزيادة قوله «بعدي» جعفر بن سليمان بل تابعه عليها أجلح الكندي فروي الإمام أحمد في مسنده هذا الحديث من طريق أجلح الكندي عن عبد الله بن بريدة عن أبيه بريدة قال بعث رسول الله بعثين إلي اليمن علي أحدهما علي بن أبي طالب و علي الاخر خالد بن الوليد الحديث وفي آخره « لا تقع في علي فإنه مني وأنا منه و هو وليكم بعدي و إنه مني وأنا منه وهو وليكم بعدي »** .**قلت : أجلح الكندي هذا أيضا شيعي قال في التقريب : أجلح بن عبد الله بن حجية يكني أبا حجية الكندي يقال اسمه يحيي صدوق شيعي انتهي وكذا في الميزان و غيره .**5- اگر اشكال شود كه : اين حديث را با اضافه ي «بعدي» فقط ، جعفر بن سليمان روايت نكرده بلكه أجلح كندي هم آن را نقل نموده است همان گونه كه احمد بن حنبل در مسندش از طريق أجلح كندي از عبد الله بن بريده از پدرش بريده نقل كرده كه بريده گفت : رسول خدا (ص) دو گروه را به سمت يمن عازم كرد ، علي بن أبي طالب (عليه السلام ) را فرمانده يك گروه و خالد بن وليد را فرمانده گروه ديگر قرار داد، سپس در ادامه حديث مي گويد: رسول خدا (ص) فرمود : « به علي ناسزا مگوييد زيرا كه او از من و من از اويم و او بعد از من ولي شماست » .(در جواب ) مي گويم : اين أجلح كندي هم شيعه است ، ابن حجر در كتاب تقريب التهذيب (در مورد او ) مي گويد : أجلح بن عبد الله بن حجية كه كنيه او أبو حجيه كندي است و گفته شده است اسم او يحيي است ، بسيار راستگو و شيعه است در كتاب ميزان الاعتدلال ذهبي و غير آن نيز (در مورد او) همين تعابير آمده است .**6- و الظاهر أن زيادة «بعدي» في هذا الحديث من وهم هذين الشيعيين و يؤيده أن الإمام أحمد روي في مسنده هذا الحديث من عدة طرق ليست في واحدة منها هذه الزيادة :****فمنها ما رواه من طريق الفضل بن دكين حدثنا بن أبي عيينة عن الحسن عن سعيد بن جبير عن بن عباس عن بريدة قال غزوت مع علي اليمن فرأيت منه جفوة الحديث وفي آخره فقال يا بريدة ألست أولي بالمؤمنين من أنفسهم قلت بلي يا رسول الله قال** :**« من كنت مولاه فعلي مولاه » .****ومنها ما رواه من طريق أبي معاوية حدثنا الأعمش عن سعيد بن عبيدة عن بن بريدة عن أبيه قال بعثنا رسول الله في سرية الحديث وفي آخره من كنت وليه فعلي وليه****ومنها ما رواه من طريق وكيع حدثنا الأعمش عن سعد بن عبيدة عن بن بريدة عن أبيه أنه مر علي مجلس وهم يتناولون من علي الحديث وفي آخره من كنت وليه فعلي وليه****فظهر بهذا كله أن زيادة لفظ «بعدي» في هذا الحديث ليست بمحفوظة بل هي مردودة فاستدلال الشيعة بها علي أن عليا رضي الله عنه كان خليفة بعد رسول الله من غير فصل باطل جداهذا ما عندي والله تعالي أعلم**. . .6- ظاهر امر اين است كه منشأ اضافه ي «بعدي» در اين حديث ، توهم اين دو شيعه ( جعفر بن سليمان و اجلح كندي) است ، مؤيد اين نظر ما اين است كه احمد بن حنبل در مسندش اين حديث را با چند سند و طريق نقل كرده است در حالي كه در هيچ يك از آنها ، اين اضافه (لفظ «بعدي») وجود ندارد.از جمله : حديثي است كه احمد از طريق فضل بن دكين از ابن أبو عيينة از حسن از سعيد بن جبير از ابن عباس از بريده روايت نموده است كه بريده گفت : با علي عليه السلام ، در جنگ يمن شركت داشتم و از او چيزي ديدم كه خوشم نيامد ...تا اينجا كه رسول خدا (ص) فرمود : اي بريده ! آيا من از مؤمنين به خودشان اولي نيستم ؟ گفتم : آري اي رسول خدا (ص) فرمود: « هر كه من مولاي اويم علي مولاي اوست » و از جمله آن حديثي است كه احمد از طريق أبو معاوية از أعمش از سعيد بن عبيده از ابن بريده ازپدرش نقل نموده است كه گفت : رسول خدا (ص) ما را به جنگي فرستاد ... رسول خدا (ص) فرمود : « هر كه من مولاي اويم ، علي مولاي اوست »**.**و از جمله آن حديثي است كه احمد از طريق وكيع و الأعمش از سعد بن عبيدة از ابن بريدة از پدرش نقل نموده است كه او روزي از مجلس محدثين مي گذشت ... پيامبر(ص) فرمود : **«**هر كه من مولاي اويم ، علي مولاي اوست **» .**از تمام اين مطالبي كه گفتيم ، اين نكته به دست مي آيد كه اضافه لفظ «بعدي» در اين حديث ، صحيح نيست پس استدلال شيعه به اين حديث بر اينكه علي رضي الله عنه ، خليفه بلافصل رسول خداست ، حقيقتاً باطل است ، اين مقدار توان علمي من بود و خداوند متعال داناتر است .**فإن قلت : لم يتفرد جعفر بن سليمان بقوله « هو ولي كل مؤمن بعدي » بل وقع هذا اللفظ في حديث بريدة عند أحمد في مسنده ففي آخره « لا تقع في علي فإنه مني وأنا منه وهو وليكم بعدي وإنه مني وأنا منه وهو وليكم بعدي » قلت : تفرد بهذا اللفظ في حديث بريدة ، أجلح الكندي و** **هو أيضا شيعي .**و اگر بگويي : حديث « هو ولي كل مؤمن بعدي » را تنها جعفربن سليمان نقل نكرده بلكه اين لفظ در حديث بريده (صحابي) در كتاب مسند احمد وارد شده كه آخر آن چنين است : « به علي ناسزا نگوييد زيرا كه او از من و من از اويم و او بعد از من ولي شماست »(در جواب) مي گويم : اين حديث را با اين لفظ فقط اجلح كندي نقل كرده كه او نيز شيعه است .المباركفوري ، محمد عبد الرحمن بن عبد الرحيم أبو العلا ، تحفة الأحوذي بشرح جامع الترمذي ، ج 10 ص 146 و 147 ، متوفاي 1353 ، دار النشر : دار الكتب العلمية - بيروت**عصاره سخنان مباركفوري :**همان طور كه ملاحظه فرموديد ، سخن او با تمام درازاي خود تنها يك مطلب را دنبال مي كرد و آن اين جمله است : اين حديث با سند صحيح به همراه كلمه « بعدي » ، در منابع اهل سنت وجود ندارد .او دو دليل بر اين ادعايش آورده است:1- اين حديث در منابع اهل سنت دو سند بيش تر ندارد و اگرچه تمام راويان اين دو سند ، راستگو هستند ، اما در هر دو آنها يك راوي شيعه (جعفر بن سليمان در يكي و أجلح بن عبد الله كندي در ديگري) وجود دارد .2- اين حديث موجب تقويت اعتقاد شيعه است ، پس مردود است .سپس براي سخنان خويش مؤيد هم مي آورد و مي گويد: احمد بن حنبل اين حديث را به طرق مختلفي نقل مي كند اما در هيچ يك از آنها اين اضافه وجود ندارد .**پاسخ به ادعاهاي مباركفوري :**در آغاز ، ذكر اين نكته لازم است كه اين حديث از رسول خدا (ص) ، به گونه هاي متنوعي در منابع دست اول اهل سنت ، منعكس شده است كه در ذيل نمونه هايي از آن را ذكر مي كنيم :**1-** **« عليٌ ولي كل مؤمن بعدي »**الكتاب المصنف في الأحاديث والآثار ، اسم المؤلف: أبو بكر عبد الله بن محمد بن أبي شيبة الكوفي الوفاة: 235 ، ج 6 ص 372 ، دار النشر : مكتبة الرشد - الرياض - 1409 ، الطبعة : الأولي ، تحقيق : كمال يوسف الحوت**2-** **« هو****ولي كل مؤمن من بعدي »**مسند أحمد بن حنبل ، اسم المؤلف: أحمد بن حنبل أبو عبدالله الشيباني الوفاة: 241 ، ج 4 ص 437، دار النشر : مؤسسة قرطبة - مصر**3-** **« انت ولي كل مؤمن بعدي »**الطيالسي ، سليمان بن داود أبو داود الفارسي البصري ، مسند أبي داود الطيالسي ، متوفاي 204،ج 1 ص 360 ح 2752، دار النشر : دار المعرفة - بيروت**4-** **« أنت ولي كل مؤمن بعدي و مؤمنة »**أحمد بن حنبل الشيباني ، متوفاي 241هـ ، فضائل الصحابة ج 2 ص 684 ح1168، دار النشر : مؤسسة الرسالة - بيروت - 1403 - 1983 ، الطبعة : الأولي ، تحقيق : د. وصي الله محمد عباس**5-** **« أنت وليي في كل مؤمن بعدي »**أحمد بن حنبل الشيباني ، ، متوفاي 241هـ ، مسند أحمد بن حنبل ، ج 1ص330 ، دار النشر: مؤسسة قرطبة - مصر**6-** **« فانه وليكم بعدي »**الإصابة في تمييز الصحابة ، اسم المؤلف: أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل العسقلاني الشافعي الوفاة: 852 هـ، ج 6ص 623، دار النشر : دار الجيل - بيروت - 1412 - 1992 ، الطبعة : الأولي ، تحقيق : علي محمد البجاوي**7-** **« ان علياً وليكم بعدي »**البداية والنهاية ، اسم المؤلف: إسماعيل بن عمر بن كثير القرشي أبو الفداء الوفاة: 774 ، ج 7 ص 346، دار النشر : مكتبة المعارف - بيروت**8-** **« هذا وليكم بعدي »**السنن الكبري ، اسم المؤلف: أحمد بن شعيب أبو عبد الرحمن النسائي الوفاة: 303 هـ ، ج 5 ص 133، دار النشر : دار الكتب العلمية - بيروت - 1411 - 1991 ، الطبعة : الأولي ، تحقيق : د.عبد الغفار سليمان البنداري , سيد كسروي حسن**10- «أنك ولي المؤمنين من بعدي»**تاريخ بغداد ، اسم المؤلف: أحمد بن علي أبو بكر الخطيب البغدادي الوفاة: 463 ، ج 4 ص 338، دار النشر : دار الكتب العلمية - بيروت -**11- «أنت وليي في كل مُؤْمِنٍ بعدي»**مسند أحمد بن حنبل ، اسم المؤلف: أحمد بن حنبل أبو عبدالله الشيباني الوفاة: 241 ، ج 1 ص 330، دار النشر : مؤسسة قرطبة - مصر**12- « إنه لا ينبغي أن أذهب إلا وأنت خليفتي في كل مؤمن من بعدي »**السنة ، اسم المؤلف: عمرو بن أبي عاصم الضحاك الشيباني الوفاة: 287 ، ج 2 ص 565 ، دار النشر : المكتب الإسلامي - بيروت - 1400 ، الطبعة : الأولي ، تحقيق : محمد ناصر الدين الألباني**13- « فهو أولي الناس بكم بعدي »**المعجم الكبير ، اسم المؤلف: سليمان بن أحمد بن أيوب أبو القاسم الطبراني الوفاة: 360هـ ، ج 22 ص 135، دار النشر : مكتبة الزهراء - الموصل - 1404 - 1983 ، الطبعة : الثانية ، تحقيق : حمدي بن عبدالمجيد السلفيلازم به ذكر است كه تعبير اخير ، به طور مفصل در مقاله ي جداگانه اي تقديم خواهد شد .**پاسخ اول :****اسناد صحيح بدون راوي شيعه**مباركفوري گفته بود : قد تفرد بها جعفر بن سليمان ، يعني اين حديث را فقط جعفر بن سليمان روايت كرده است .در جواب به اين قسمت از ادعاي او مي گوييم : به خلاف گمان اين آقايان سند اين حديث شريف در منابع اهل سنت ، منحصر به جعفر بن سليمان و اجلح كندي نيست بلكه با سند صحيح و معتبر بدون اين كه در سلسله ي راويان آن ، اين دو شيعي باشند از رسول خدا (ص)، روايت شده است همان طور كه ألباني بر اين نكته تصريح كرده و مي گويد :**... علي أن الحديث قد جاء مفرقا من طرق أخري ليس فيها شيعي ...**… علاوه بر اين ، اين حديث از طرق گوناگوني كه در هيج يك آنان راوي شيعه وجود ندارد ، رسيده است .الالباني ، محمد ناصر الدين ، السلسلة الصحيحة ، ج 5 ص222اكنون نمونه هايي از اين حديث شريف را از منابع دست اول اهل سنت ذكر مي كنيم :**طيالسي (متوفاي204هـ) :**اوكه از زمره ي قديمي ترين محدثين برجسته اهل سنت است ، اين حديث را اين گونه روايت مي كند :**حدثنا يونس قال حدثنا أبو داود قال حدثنا أبو عوانة عن أبي بلج عن عمرو بن ميمون عن ابن عباس ان رسول الله صلي الله عليه وسلم قال لعلي : «أنت ولي كل مؤمن بعدي» .**. . . ابن عباس روايت مي كند كه رسول خدا (ص) به علي (ع) فرمود : « تو بعد از من ، ولي هر مؤمني هستي » .الطيالسي ،: سليمان بن داود أبو داود الفارسي البصري ، مسند أبي داود الطيالسي ، متوفاي 204،ج 1 ص 360 ح 2752، دار النشر : دار المعرفة - بيروت .**احمد بن حنبل(متوفاي241هـ) :**همچنين احمد بن حنبل ــ امام حنبلي ها ــ اين حديث را در دو كتابش مسند و فضائل الصحابة ، روايت كرده است :**حدثنا عبد اللَّهِ حدثني أبي ثنا يحيي بن حَمَّادٍ ثنا أبو عَوَانَةَ ثنا أبو بَلْجٍ ثنا عَمْرُو بن مَيْمُونٍ قال إني لَجَالِسٌ إلي بن عَبَّاسٍ إذا أَتَاهُ تِسْعَةُ رَهْطٍ فَقَالُوا يا أَبَا عَبَّاسٍ أما ان تَقُومَ مَعَنَا واما أَنْ تخلونا هَؤُلاَءِ قال فقال بن عَبَّاسٍ : بَلْ أَقُومُ مَعَكُمْ قال وهو يَوْمَئِذٍ صَحِيحٌ قبل أَنْ يَعْمَي قال فابتدؤا فَتَحَدَّثُوا فَلاَ ندري ما قالوا قال: فَجَاءَ يَنْفُضُ ثَوْبَهُ وَ يَقُولُ أُفْ وَتُفْ وَقَعُوا في رَجُلٍ له عَشْرٌ وَقَعُوا في رَجُلٍ قال له النبي صلي الله عليه وسلم . . . فقال له أَمَا تَرْضَي أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ من مُوسَي الا أَنَّكَ لَسْتَ بنبي ، انه لاَ ينبغي أَنْ أَذْهَبَ الا وَأَنْتَ خليفتي قال : وقال له رسول اللَّهِ : « أنت وليي في كل مُؤْمِنٍ بعدي » .**أحمد بن حنبل الشيباني ، ، متوفاي 241هـ ، مسند أحمد بن حنبل ، ج 1ص330 ، دار النشر: مؤسسة قرطبة - مصر.. . . عمرو بن ميمون (شاگرد ابن عباس) مي گويد: (باعده اي) كنار ابن عباس نشسته بودم،گروهي نزد او آمده و گفتند : ابن عباس يا تو نزد ما بيا و يا ما با تو بدون غريبه ها در اينجا باشيم ، عمرو بن ميمون مي گويد: ابن عباس چنين پاسخ گفت : من با شما مي آيم ، ابن عباس در آن موقع هنوز بيمار و نابينا نشده بود (وقتي كه با آنها خلوت كرد) گفت : شروع به سخن كنيد (عمرو بن ميمون مي گويد : ) نمي دانيم آنان به ابن عباس چه گفتندكه ابن عباس برگشت در حالي كه لباس هايش را تكان مي داد ، با خود مي گفت : اف و تف (اين دو كلمه براي ابراز بيزاري و انزجار استفاده مي شوند) ، كسي را ناسزا گفتند كه دَه امتياز دارد كسي را ناسزا گفتند كه رسول خدا (ص) در مورد او فرمود . . . . و (همچنين ) رسول خدا (ص) به علي فرمود : « آيا راضي نيستي كه جايگاه تو نسبت به من همانند هارون براي موسي باشد ، جز اين كه تو پيامبر نيستي ، براستي شايسته نيست كه من از دنيا بروم جزآنكه تو خليفه ي من باشي ، ابن عباس گفت : رسول خدا (ص) به علي (ع) فرمود : « تو پس از من ، ولي من ، بر هر مؤمني هستي » .اين حديث را در كتاب فضائل الصحابة چنين نقل كرده است :**حدثنا عبد الله قال حدثني أبي قثنا يحيي بن حماد قثنا أبو عوانة قثنا أبو بلج قثا عمرو بن ميمون قال اني لجالس إلي بن عباس إذ أتاه تسعة رهط قالوا : يا أبا عباس اما ان تقوم معنا و اما ان تخلو بنا عن هؤلاء قال فقال بن عباس : بل انا اقوم معكم قال : و هو يومئذ صحيح قبل ان يعمي قال : فابتدأوا فتحدثوا فلا ندري ما قالوا قال فجاء ينفض ثوبه و يقول اف و تف وقعوا في رجل له عشر . . . فقال له اما ترضي ان تكون مني بمنزلة هارون من موسي الا انك ليس نبي انه لا ينبغي ان اذهب الا و أنت خليفتي قال : و قال له رسول الله صلي الله عليه و سلم : « أنت ولي كل مؤمن بعدي ومؤمنة » .**اين نقل مشابه نقل پيشين است فقط در قسمت پاياني و در سخن رسول خدا اندك تفاوتي ديده مي شود و آن اين كه رسول خدا (ص) به علي (ع) فرمود : « تو بعد از من ، ولي هر مرد و زن مؤمني هستي» .أحمد بن حنبل الشيباني ، متوفاي 241هـ ، فضائل الصحابة ج 2 ص 682 ح1168، دار النشر : مؤسسة الرسالة - بيروت - 1403 - 1983 ، الطبعة : الأولي ، تحقيق : د. وصي الله محمد عباسپس از ملاحظه حديث و سخنان راويان آن، اكنون نوبت به بحث پيرامون صحت و عدم صحت آن از جهت سند مي رسد تا با نقل آراء بزرگان از علماي اهل سنت قوت و ضعف آن را بر رسي نمائيم:**تصحيح حاكم نيشابوري :**حاكم نيشابوري بعد از نقل اين حديث در مورد سند آن مي گويد :**أخبرنا أبو بكر أحمد بن جعفر بن حمدان القطيعي ببغداد من أصل كتابه ثنا عبد الله بن أحمد بن حنبل حدثني أبي ثنا يحيي بن حماد ثنا أبو عوانة ثنا أبو بلج ثنا عمرو بن ميمون قال إني لجالس عند بن عباس إذ أتاه تسعة رهط . . . فقال له : « أما ترضي أن تكون مني بمنزلة هارون من موسي إلا أنه ليس بعدي نبي إنه لا ينبغي أن أذهب إلا وأنت خليفتي » قال بن عباس : وقال له رسول الله صلي الله عليه وسلم : « أنت ولي كل مؤمن بعدي ومؤمنة » .****. . . هذا حديث صحيح الإسناد و** **لم يخرجاه بهذه السياقة .**. . . اين حديثي صحيح السند است ولي ، بخاري و مسلم در صحيحشان با اين عبارات نياورده اند .الحاكم النيسابوري ، محمد بن عبدالله ، المستدرك علي الصحيحين ، ج 3 ص143ح4652، ( متوفاي 405هـ) ، دار النشر : دار الكتب العلمية - بيروت - 1411هـ - 1990م ، الطبعة : الأولي ، تحقيق : مصطفي عبد القادر عطا**تصحيح ذهبي :**ذهبي ، رجالي سرشناس اهل سنت نيز ، در تعليقه اش بر المستدرك حاكم ، صحت اين حديث را تاييد مي كند :**تعليق الذهبي قي التلخيص : صحيح .**المستدرك بتعليق الذهبي ، ج 3 ص 143ح4652 ، كتاب معرفة الصحابة ، (قسم ) ذكر إسلام أمير المؤمنين علي رضي الله تعالي عنه .**تصحيح ألباني :**ألباني نيز بعد از نقل نظر حاكم و ذهبي ، نظر خود را در مورد آن ابراز كرده و مي نويسد :**. . . و أما قوله : « و هو ولي كل مؤمن بعدي » فقد جاء من حديث ابن عباس فقال الطيالسي ( 2752 ) : حدثنا أبو عوانة عن أبي بلج عن عمرو بن ميمون عنه " أن رسول الله صلي الله عليه وسلم قال لعلي : « أنت ولي كل مؤمن بعدي » و أخرجه أحمد ( 1 / 330 - 331 ) و من طريقه الحاكم ( 3 / 132 - 133 ) و قال : صحيح الإسناد و وافقه الذهبي و هو كما قالا .**اما اين سخن رسول خدا (ص) : » و او ولي هر مؤمني پس از من است » از طريق ابن عباس روايت شده است و طيالسي آن را اين گونه نقل نموده : براي ما أبو عوانة از أبو بلج و او از عمرو بن ميمون از ابن عباس براي ما روايت نموده اند كه رسول خدا به علي فرمود : « تو پس از من ولي هر مؤمني هستي ».اين حديث را احمد بن حنبل (ج1ص330 الي 331 ) روايت نموده و با همان سند حاكم نيشابوري در (ج3ص132الي 133) نقل كرده ومي گويد: "اين حديثي صحيح السند است " و ذهبي با نظر حاكم موافقت نموده (وآن را صحيح معرفي نموده است) و اين حديث همين گونه است كه اين دو گفته اند .الالباني ، محمد ناصر الدين ، السلسلة الصحيحة ، ج 5 ص222**يك نكته :**مباركفوري همچنين دو ادعاي ديگر هم نموده بود :**و الظاهر أن زيادة «بعدي» في هذا الحديث من وهم هذين الشيعيين و يؤيده أن الإمام أحمد روي في مسنده هذا الحديث من عدة طرق ليست في واحدة منها هذه الزيادة ...**و ظاهر امر اين است كه منشأ اضافه ي «بعدي» در اين حديث ، از خطاهاي اين دو شيعه ( جعفر بن سليمان و اجلح كندي) است ، مؤيد اين نظر ما اين است كه احمد بن حنبل در مسندش اين حديث را با چند سند و طرق متعدد ، نقل كرده در حالي كه در هيچ يك از آنها ، اين اضافه وجود ندارد .با چنين حديثي كه از منابع اهل سنت به همراه تصريحات علماي آنان نقل شد ، ديگر جايي براي نسبت اشتباه و خطا به اين دو راوي نمي ماند زيرا كه اين حديث شريف با سند صحيح و بدون آن كه در سند آن فردي شيعي باشد ، روايت شده استو همچنين جايي براي مؤيد مباركفوري (كه گفته بود : احمد در مسندش، اين حديث را به طرق مختلف بدون اينكه اين اضافه را داشته باشد ، نقل نموده است )، باقي نمي ماند زيرا همان گونه كه گذشت همين حديث را احمد بن حنبل ، هم در مسند خود و هم در فضائل الصحابه اش ، با همين اضافه نقل نموده است .**ساير منابع :**بزرگان ديگري از اهل سنت نيز اين حديث صحيح را در كتب خود منعكس نموده اند كه مي توانيد در ذيل تعدادي از آنها را ملاحظه فرماييد :**ابوبكرآجري (متوفاي360هـ)**الآجري ، أبي بكر محمد بن الحسين ، الشريعة ، ج 4 ص 2021 ، 1488، دار النشر : دار الوطن - الرياض / السعودية - 1420 هـ - 1999 م ، الطبعة : الثانية ، تحقيق : الدكتور عبد الله بن عمر بن سليمان الدميجي**طبراني (متوفاي360هـ)**الطبراني ، سليمان بن أحمد بن أيوب أبو القاسم ، المعجم الكبير ، ج 12، ص 97ح12593، دار النشر : مكتبة الزهراء - الموصل - 1404 - 1983 ، الطبعة : الثانية ، تحقيق : حمدي بن عبدالمجيد السلفي**ابن عبد البر(متوفاي 463هـ)**ابن عبد البر، يوسف بن عبد الله بن محمد بن عبد البر، الاستيعاب في معرفة الأصحاب ، ج 3 ص 1091، دار النشر : دار الجيل - بيروت - 1412 ، الطبعة : الأولي ، تحقيق : علي محمد البجاوي**ابن عساكر(متوفاي571هـ)**ابن عساكر ، أبي القاسم علي بن الحسن إبن هبة الله بن عبد الله الشافعي ، تاريخ مدينة دمشق وذكر فضلها وتسمية من حلها من الأماثل ، ج 42 ص 199، دار النشر : دار الفكر - بيروت - 1995 ، تحقيق : محب الدين أبي سعيد عمر بن غرامة العمري**تلمساني(متوفاي 644هـ)**الجوهرة في نسب النبي وأصحابه العشرة ، اسم المؤلف: محمد بن أبي بكر الانصاري التلمساني المعروف بالبري (المتوفي : 644هـ) ، ج 1 ص 292**صفدي)متوفاي764هـ)**الصفدي ، صلاح الدين خليل بن أيبكالصفدي ،الوافي بالوفيات ، ج 21، ص 178، دار النشر : دار إحياء التراث - بيروت - 1420هـ- 2000م ، تحقيق : أحمد الأرناؤوط وتركي مصطفي**ابن كثير(متوفاي774هـ)**بن كثير ، إسماعيل بن عمر بن كثير القرشي أبو الفداء ، البداية والنهاية ، ج 7 ص 339 و ص 346، دار النشر : مكتبة المعارف - بيروت .**ابن حجر عسقلاني(متوفاي852هـ)**ابن حجر ، أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل العسقلاني الشافعي ، الإصابة في تمييز الصحابة ، ج 4ص 567 ، دار النشر : دار الجيل - بيروت - 1412 - 1992 ، الطبعة : الأولي ، تحقيق : علي محمد البجاوي**عبد القادربغدادي(متوفاي1093هـ)**عبد القادر بن عمر البغدادي ، خزانة الأدب ولب لباب لسان العرب ، ج 6 ص 68، دار النشر : دار الكتب العلمية - بيروت - 1998م ، الطبعة : الأولي ، تحقيق : محمد نبيل طريفي/اميل بديع اليعقوبمسلما با اين حديث صحيح ،كه حاوي كلمه « بعدي » نيز مي باشد، ابن تيميه و به تبع او مباركفوري رسوا مي شوند زيرا آن دو سعي كرده اند تا پرده اي بر چهره حقيقت كشيده و آن را آن گونه كه خود خواسته اند ، وانمود كنند.**يك سؤال مهم :**اكنون سؤال مهمي كه اينجا مطرح مي شود ، اين است كه اين آقايان، آيا حديثي با اين درجه اعتبار را در چنين كتب معتبري نديده اند ؟ و يا اين كه نخواسته اند ببينند تا ... الله اعلم .**پاسخ دوم :****صحت حديث جعفر بن سليمان**حديث جعفر بن سليمان ، همان حديثي است كه مباركفوري آن را رد نموده است ، در پاسخ به او مي گوييم : اين حديث در منابع بسياري از منابع اهل سنت از رسول خدا (ص) روايت شده است كه متن يكي از قديمي ترين آن را ذكر كرده سپس نظر علماي اهل سنت را در مورد آن ارائه مي كنيم :**المصنف ابن ابي شيبه(متوفاي235هـ) :**ابن ابي شيبه كه از قدمي ترين محدثين اهل سنت و از مشايخ بخاري است وكتاب المصنف او نيز از جمله ي قديمي ترين كتب حديثي اهل سنت است ، در اين كتاب اين گونه روايت مي كند :**حدثنا عفان قال ثنا جعفر بن سليمان قال حدثني يزيد الرشك عن مطرف عن عمران بن حصين قال : بعث رسول الله صلي الله عليه وسلم سرية و استعمل عليهم عليا فصنع علي شيئا أنكروه فتعاقد أربعة من أصحاب رسول الله صلي الله عليه وسلم أن يعلموه وكانوا إذا قدموا من سفر بدأوا برسول الله صلي الله عليه وسلم فسلموا عليه ونظروا إليه ثم ينصرفون إلي رحالهم قال فلما قدمت السرية سلموا علي رسول الله صلي الله عليه وسلم فقام أحد الأربعة فقال يا رسول الله ألم تر أن عليا صنع كذا وكذا فأقبل إليه رسول الله يعرف الغضب في وجهه فقال : « ما تريدون من علي ؟ ما تريدون من علي ؟ علي مني وأنا من علي وعلي ولي كل مؤمن بعدي » .**. . . عمران بن حصين (صحابي) نقل مي كند كه رسول الله صلي الله عليه وآله وسلم گروهي را اعزام نمود و علي بن أبي طالب عليه السلام را به فرماندهي آن گمارد ، (آنان غنائمي به دست آوردند ) ، امير المؤمنين عليه السلام عملي انجام داد كه آنان را خوش نيامد، چهارنفراز آنها كه از اصحاب رسول خدا (ص) بودند ، با هم قرار گذاشتند وقتي كه پيامبر (ص) را ملاقات نمودند ، اين عمل علي عليه السلام را به ايشان گزارش كنند، (و اين طور مرسوم بود كه ) وقتي مسلمانان از سفري بازمي گشتند ، اول خدمت رسول خدا صلي الله عليه وآله و سلم رفته ، بعد از ديدار و سلام به حضرت ، (به خانه خود ) مي رفتند ، اين گروه نيز زماني كه به مدينه آمدند ، خدمت رسول الله صلي الله عليه وآله وسلم رفته و سلام كردند ، سپس يكي از آن چهارنفر عرض كرد : اي رسول خدا آيا مي داني كه علي چنين و چنان كرده است ؟ ، رسول خدا (ص) در حالي كه خشم در چهره اش پيدا بود ، به سمت او رفته و فرمود : « از علي چه مي خواهيد ؟ از علي چه مي خواهيد ؟ علي از من و من از علي ام و اوبعد از من ، ولي هر مؤمني است »ابن أبي شيبة الكوفي ، أبو بكر عبد الله بن محمد بن أبي شيبة الكوفي ، الكتاب المصنف في الأحاديث والآثار، متوفاي 235هـ ، ج 6 ص 372 ، ح2121 3، دار النشر : مكتبة الرشد - الرياض - 1409 ، الطبعة : الأولي ، تحقيق : كمال يوسف الحوت .**نظرات علماي طراز اول اهل سنت :**اكنون گوشه اي از نظرات علماي اهل سنت را پيرامون اين حديث ، تقديم مي نماييم :**ابن حجر عسقلاني :**او در مورد حديث جعفر بن سليمان چنين مي گويد :**و أخرج الترمذي بإسناد قوي عن عمران بن حصين في قصة قال فيها قال رسول الله صلي الله عليه و** **سلم : « ما تريدون من علي ؟ إن عليا مني و أنا من علي و هو ولي كل مؤمن بعدي » .**اين حديث را ترمذي با سندي قوي از عمران بن حصين در ضمن جرياني كه رسول خدا صلي الله عليه و آله وسلم نقل كرده است كه فرمود : « « از علي چه مي خواهيد ؟ علي از من و من از علي ام و او بعد از من ولي هر مؤمني است » .ابن حجر ، أحمد بن علي بن حجر العسقلاني الشافعي ، الإصابة في تمييز الصحابة ، متوفاي 852 ، ج 4 ص 569 ، دار النشر : دار الجيل - بيروت - 1412 - 1992 ، الطبعة : الأولي ، تحقيق : علي محمد البجاوي**ذهبي رجالي معروف اهل سنت :**او بعد از نقل حديث جعفر مي گويد :**. . . أخرجه أحمد في المسند و الترمذي و حسنه والنسائي .**اين حديث را احمد در مسندش و ترمذي ـ كه سند آن را حسن معرفي نموده ـ و نسايي نقل كرده اند.الذهبي ، شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان الذهبي ، تاريخ الإسلام ووفيات المشاهير والأعلام ، متوفاي 748هـ ، ج 3ص 630 ، دار النشر : دار الكتاب العربي - لبنان/ بيروت - 1407هـ - 1987م ، الطبعة : الأولي ، تحقيق : د. عمر عبد السلام تدمري ــالذهبي ، شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان الذهبي ، سير أعلام النبلاء ، ج 8 ص 197، دار النشر : مؤسسة الرسالة - بيروت - 1413 ، الطبعة : التاسعة ، تحقيق : شعيب الأرناؤوط , محمد نعيم العرقسوسي**عبد القادر بغدادي(متوفاي1093هـ) :**او نيز در مورد حديث جعفر بن سليمان مي نويسد :**وأخرج الترمذي بإسنادٍ قويٍّ عن عمران بن حصين في قصةٍ قال فيها : قال رسول الله صلي الله عليه وسلم : « ما يريدون من علي ؟ إن علياً مني وأنا من علي وهو ولي كل مؤمن بعدي » .**اين حديث را ترمذي با سندي قوي از عمران بن حصين از رسول خدا نقل كرده است كه ضمن جرياني فرمود : « « از علي چه مي خواهيد ؟ علي از من و من از علي ام و اوبعد از من ولي هر مؤمني است » .عبد القادر بن عمر البغدادي ، خزانة الأدب ولب لباب لسان العرب ، ج 6 ص 69، دار النشر : دار الكتب العلمية - بيروت - 1998م ، الطبعة : الأولي ، تحقيق : محمد نبيل طريفي/اميل بديع اليعقوب**سيوطي (متوفاي911هـ) :**او هم اين حديث را همراه تصحيح ابن جرير در كتاب خود منعكس كرده و مي نويسد:**عَنْ عمرانَ بن حُصين قَالَ : بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ سَرِيَّةً وَاسْتَعْمَلَ عَلَيْهِمُ عَلِيًّا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فَغَنِمُوا . . . فَقَالَ : « مَا تُرِيدُونَ مِنْ عَلِيَ ؟ عَلِيٌّ مِني وَأَنَا مِنْ عَلِيَ ، وَعَلِيٌّ وَلِيُّ كُل مُؤْمِنٍ بَعْدِي » . (ش و ابن جرير و صحَّحَهُ ) .**. . . عمران بن حصين (صحابي) نقل مي كند كه رسول الله صلي الله عليه وآله وسلم گروهي را اعزام نمود و علي بن أبي طالب عليه السلام را به فرماندهي آن گمارد ، آنان غنائمي به دست آوردند . . . نفر چهارم هم برخواست و همان حرف هاي آنان را تكرار كرد ، رسول خدا (ص) خشمگين به سمت او رفت و فرمود : « از علي چه مي خواهيد ؟ علي از من و من از علي ام و او بعد از من ، ولي هر مؤمني است »(اين حديث را ابن ابي شيبه و ابن جرير نقل كرده اند وابن جرير آن را تصحيح نموده است ) .السيوطي ، عبد الرحمن الحافظ ، جامع الاحاديث ( الجامع الصغير وزوائده والجامع الكبير) ، ج 16 ص 256 ح7866 وج 21ص 72.**متقي هندي(متوفاي 975هـ)**او نيز در مورد اين حديث و نظر ابن جرير چنين مي نويسد :**. . . فقال : ما تريدون من علي ؟ علي مني وأنا من علي وعلي ولي كل مؤمن بعدي . (ش وابن جرير وصححه ) .**. . . و فرمود : « از علي چه مي خواهيد ؟ علي از من و من از علي ام و اوبعد از من ولي هر مؤمني است » (متقي هندي مي گويد : اين حديث را ابن ابي شيبه و ابن جرير نقل كرده اند وابن جرير آن را تصحيح نموده است) .*المتقي الهندي ، علاء الدين علي المتقي بن حسام الدين الهندي ، كنز العمال في سنن الأقوال والأفعال ، ج 13 ص 62، دار النشر : دار الكتب العلمية - بيروت - 1419هـ-1998م ، الطبعة : الأولي ، تحقيق : محمود عمر الدمياطي*و در جاي ديگري اين حديث را نقل و نظر خود را در مورد آن اين گونه مي نويسد :**. . . علي مني وأنا من علي ، وعلي ولي كل مؤمن بعدي . (ش عن عمران بن حصين ؛ صحيح ) .**فرمود : « علي از من و من از علي ام و او بعد از من ، ولي هر مؤمني است » (متقي هندي مي گويد : اين حديث را ابن ابي شيبه از عمران بن حصين نقل نموده است و صحيح است) .المتقي الهندي ، علاء الدين علي المتقي بن حسام الدين الهندي ، كنز العمال في سنن الأقوال والأفعال ، ج 11 ص 279، ح 32941 ، ج 13 ص 62 دار النشر : دار الكتب العلمية - بيروت - 1419هـ-1998م ، الطبعة : الأولي ، تحقيق : محمود عمر الدمياطي .**ساير منابع :**علماي معروف ديگري نيز از اهل سنت ، ايم حديث را روايت كرده اند كه به نام تعدادي از آنان اشاره مي كنيم :**طيالسي(متوفاي204هـ)**الطيالسي ، سليمان بن داود أبو داود الفارسي البصري الطيالسي ، مسند أبي داود الطيالسي ، ج 1 ص 111، دار النشر : دار المعرفة - بيروت**احمدبن حنبل(متوفاي241هـ)**احمدبن حنبل الشيباني ، مسند أحمد ، ج 4 ص 437 ، دار النشر : مؤسسة قرطبة - مصرأحمد بن حنبل الشيباني ، فضائل الصحابة ، ج 2 ص 605و ج 2 ص 620و ج 2 ص 649، دار النشر : مؤسسة الرسالة - بيروت - 1403 - 1983 ، الطبعة : الأولي ، تحقيق : د. وصي الله محمد عباس**ابوبكر شيباني(متوفاي287هـ)**أبو بكر الشيباني ، أحمد بن عمرو بن الضحاك ، الآحاد والمثاني ، ج 4ص 278، ار النشر : دار الراية - الرياض - 1411 - 1991 ، الطبعة : الأولي ، تحقيق : د. باسم فيصل أحمد الجوابرة**نسايي(متوفاي303هـ)**النسائي ، أحمد بن شعيب أبو عبد الرحمن النسائي ، السنن الكبري ، ج 5 ص 132، ذكر قول النبي صلي الله عليه وسلم «علي ولي كل مؤمن بعدي» ، دار النشر : دار الكتب العلمية - بيروت - 1411 - 1991 ، الطبعة : الأولي ، تحقيق : د.عبد الغفار سليمان البنداري , سيد كسروي حسن .**ابويعلي موصلي(متوفاي307هـ)**ابويعلي ، أحمد بن علي بن المثني أبو يعلي الموصلي التميمي ، مسند أبي يعلي ، ج 1ص 293، دار النشر : دار المأمون للتراث - دمشق - 1404 - 1984 ، الطبعة : الأولي ، تحقيق : حسين سليم أسد .**روياني(متوفاي307هـ)**الروياني ، محمد بن هارون الروياني أبو بكر ، مسند الروياني ، ج 1 ص 125، دار النشر : مؤسسة قرطبة - القاهرة - 1416 ، الطبعة : الأولي ، تحقيق : أيمن علي أبو يماني**ابن حبان(متوفاي 354هـ)**ابن حبان ، محمد بن حبان بن أحمد أبو حاتم التميمي البستي ، صحيح ابن حبان بترتيب ابن بلبان ، ج 15 ص 373، دار النشر: مؤسسة الرسالة - بيروت - 1414 - 1993 ، الطبعة : الثانية ، تحقيق : شعيب الأرنؤوط**طبراني(متوفاي360هـ)**الطبراني ، سليمان بن أحمد بن أيوب أبو القاسم الطبراني ، المعجم الكبير ، ج 18 ص 128، دار النشر : مكتبة الزهراء - الموصل - 1404 - 1983 ، الطبعة : الثانية ، تحقيق : حمدي بن عبدالمجيد السلفي .و ...**نگاهي به جايگاه جعفر بن سليمان در منابع اهل سنت :**در خاتمه ي پاسخ دوم ، لازم و ضروري مي نمايد كه نگاهي هم به جايگاه جعفر بن سليمان در كتب اهل سنت داشته باشيم :**1- او از رجال صحيح مسلم است**او از زمره ي راويان كتابي است كه در نظر اهل سنت اصح كتب بعد از قرآن يعني صحيح مسلم است با توجه به اين نكته ، تضعيف او به معناي تضعيف روايات صحيح مسلم خواهد بود :ألباني در مورد جعفر و اين روايت او مي نويسد :**. . . و هو ثقة من رجال مسلم و كذلك سائر رجاله و لذلك قال الحاكم : صحيح علي شرط مسلموأقره الذهبي .**جعفر بن سليمان مورد اعتماد و از راويان مسلم است و ساير راويان اين حديث نيز موثق مي باشند ، به همين جهت است كه حاكم نيشابوري در مورد سند اين حديث گفته است : "اين حديث بنا به شرط مسلم ( نقل او در صحيحش) صحيح السند است و ذهبي هم به آن اقرار نموده است .الالباني ، محمد ناصر الدين ، السلسلة الصحيحة ، ج 5 ص222**... توفي جعفر بن سليمان في سنة ثمان وسبعين ومئة ، أحتج به مسلم .**جعفر بن سليمان در سال 178 هـ ، فوت نمود و مسلم به حديث او احتجاج نموده است .الذهبي ، محمد بن أحمد بن عثمان بن قايماز الذهبي ، متوفاي 748، سير أعلام النبلاء ، ج 8 ص 197، دار النشر : مؤسسة الرسالة - بيروت - 1413 ، الطبعة : التاسعة ، تحقيق : شعيب الأرناؤوط , محمد نعيم العرقسوسياو در صحيحش سيزده روايت از جعفر بن مسلم نقل مي كند كه به يك مورد از آن اشاره مي كنيم :**حدثنا يحيي بن يحيي أخبرنا جَعْفَرُ بن سُلَيْمَانَ عن أبي عِمْرَانَ الْجَوْنِيِّ عن عبد اللَّهِ بن الصَّامِتِ عن أبي ذَرٍّ قال قال لي رسول اللَّهِ صلي الله عليه وسلم : «يا أَبَا ذَرٍّ أنه سَيَكُونُ بَعْدِي أُمَرَاءُ يُمِيتُونَ الصَّلَاةَ فَصَلِّ الصَّلَاةَ لِوَقْتِهَا فَإِنْ صَلَّيْتَ لِوَقْتِهَا كانت لك نَافِلَةً وَإِلَّا كُنْتَ قد أَحْرَزْتَ صَلَاتَكَ» .**مسلم ، مسلم بن الحجاج أبو الحسين القشيري النيسابوري ، متوفاي 261هـ ، صحيح مسلم ، ج 1 ص 448ح 648، دار النشر : دار إحياء التراث العربي - بيروت ، تحقيق : محمد فؤاد عبد الباقي .علاوه بر اين كه او از رجال و راويان صحيح مسلم است ، از طرف علماي اهل سنت نيز مورد توثيق قرار گرفته است از جمله :**2- ذهبي از او با تعبير امام ياد مي كند**چه توثيقي از اين بالاتر كه ذهبي او را با تعبيري چون امام ، معرفي مي نمايد :**الامام أبو سليمان الضبعي البصري . كان ينزل في بني ضبيعة فنسب إليهم .**الذهبي ، شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان الذهبي ، تاريخ الإسلام ووفيات المشاهير والأعلام ، متوفاي 748هـ ، ج 11 ص 68، دار النشر : دار الكتاب العربي - لبنان/ بيروت - 1407هـ - 1987م ، الطبعة : الأولي ، تحقيق : د. عمر عبد السلام تدمري**3- يحيي بن معين او را توثيق مي كند****وروي محمد بن عثمان العبسي عن يحيي بن معين قال : . . . وكان عندنا ثقة و روي عباس عن يحيي بن معين : ثقة .**الذهبي ، محمد بن أحمد بن عثمان بن قايماز الذهبي ، أعلام النبلاء ، متوفاي 748هـ ، ج 8 ص 197، دار النشر : مؤسسة الرسالة - بيروت - 1413 ، الطبعة : التاسعة ، تحقيق : شعيب الأرناؤوط , محمد نعيم العرقسوسي**4- او رافضي نيست**مباركفوري او را غالي در تشيع و رافضي دانسته و فحش دادن او را نسبت به ابوبكر و عمر ، از ابن حبان نقل كرده بود :**... جعفر بن سليمان و هو شيعي بل هو غال في التشيع**. . .**وقال ابن حبان في كتاب الثقات ... فإذا هو رافضي الحمار انتهي**در جواب ادعاي او ، به نظريه دو تن از علماي برجسته اهل سنت استناد مي نماييم :**الف : ذهبي (متوفاي748هـ)**ذهبي ، رجالي معروف اهل سنت ، اين ادعا را رد كرده و مي نويسد :**. . . وقد قيل لجعفر بن سليمان : تشتم أبا بكر وعمر ؟ قال : لا ، و لكن بغضاً يا لك و في صحة هذه عنه نظر ، فإنه لم يكن رافضياً ، حاشاهوقال زكريا الساجي : قوله بغضاً يا لك إنما عني به جارين له ، كان قد تأذي بهما اسمهما أبو بكر و عمر . . .**به جعفر بن سليمان گفته شده كه آيا أبو بكر وعمر را فحش مي دهي ؟ گفت : نه ، ولي هر چه بخواهي دشمن آنان ام . ( ذهبي مي گويد : ) صحت اين مطلب مورد اشكال است زيرا كه او هرگز رافضي نبوده و زكريا ساجي گفت : منظور او از اين كه گفته " ولي هر چه بخواهي دشمن آنان ام " تنها اين بوده كه او دو همسايه داشته كه از سوي آنان مورد آزار و اذيت قرار مي گرفته است ، اسم يكي ابوبكر و ديگري عمر بوده است .الذهبي ، شمس الدين محمد بن أحمد بن عثمان الذهبي ، تاريخ الإسلام ووفيات المشاهير والأعلام ، متوفاي 748هـ ، ج 11 ص 68 ، دار النشر : دار الكتاب العربي - لبنان/ بيروت - 1407هـ - 1987م ، الطبعة : الأولي ، تحقيق : د. عمر عبد السلام تدمري**... ويروي أن جعفرا كان يترفض فقيل له أتسب أبا بكر وعمر قال لا و لكن بغضا يا لك ، فهذا غير صحيح عنه .**روايت شده كه جعفر رافضي است و به او گفته شده كه ابوبكر و عمر را فحش مي دهي ؟ گفت : نه " ولي هر چه بخواهي دشمن آنان ام " (ذهبي مي گويد:) اين مطلب در مورد جعفر صحيح نيست .سير أعلام النبلاء ، اسم المؤلف: محمد بن أحمد بن عثمان بن قايماز الذهبي أبو عبد الله متوفاي 748 ، ج 8 ص 197، دار النشر : مؤسسة الرسالة - بيروت - 1413 ، الطبعة : التاسعة ، تحقيق : شعيب الأرناؤوط , محمد نعيم العرقسوسي**ب : محمد ناصر الدين ألباني :**ألباني نيز در مورد ادعاي رافضي بودن جعفر ، مي گويد :**إنه قال في ثقاته ( 6 / 140 ) : " كان يبغض الشيخين " . و هذا ، و إن كنت في شك من ثبوته عنه ، فإن مما لا ريب فيه أنه شيعي لإجماعهم علي ذلك و لا يلزم من التشيع بغض الشيخين رضي الله عنهما و إنما مجرد التفضيل و الإسناد الذي ذكره ابن حبان برواية تصريحه ببغضهما ، فيه جرير بن يزيد بن هارون و لم أجد له ترجمة و لا وقفت علي إسناد آخر بذلك إليه و مع ذلك فقد قال ابن حبان عقب ذاك التصريح : " و كان جعفر بن سليمان من الثقات المتقنين في الروايات غير أنه كان ينتحل الميل إلي أهل البيت .**ابن حبان در مورد او در كتاب الثقات (ج 6ص140) گفته است: "او بغض شيخين را داشت " اين مطلب را اگر چه من نسبت به آن شك دارم ، ولي هيچ شكي نيست كه او شيعه است به دليل إجماع علما بر اين مطلب ، ( زيرا اولاً : ) از تشيع كسي ، بغض شيخين لازم نمي آيد ، و تشيع (دراصطلاح اهل سنت) صرف اعتقاد به برتري علي بر ابوبكر و عمر در فضائل است . و ثانياً : در سندي كه در آن به بغض جعفر نسبت به ابوبكر و عمرتصريح شده است ، جرير بن يزيد بن هارون وجود دارد كه مجهول الهوية مي باشد ( لذا سند آن ضعيف است ) و من سند ديگري را بر اين مطلب نيافتم و ثالثاً : خود ابن حبان در ادامه اين مطلب مي گويد: جعفر بن سليمان از راويان مورد اعتماد و صاحب روايات متقن و قوي است جز آن كه به أهل بيت مايل بوده است .الالباني ، محمد ناصر الدين ، السلسلة الصحيحة ، ج 5 ص222**5- حديث اهل بدعت !!! ، مقبول است**همان گونه كه گذشت ، مباركفوري پيروان اهل بيت عليهم السلام را با گستاخي تمام اهل بدعت مي خواند و مي نويسد:**وقد تقرر في مقره أن المبتدع إذا روي شيئا يقوي به بدعته فهو مردود قال الشيخ عبد الحق الدهلوي في مقدمته و المختار أنه إن كان داعيا إلي بدعته و مروجا له رد وإن لم يكن كذلك قبل إلا أن يروي شيئا يقوي به بدعته فهو مردود قطعا انتهي .**در جاي خودش ثابت شده است كه اگر بدعت گذار (او شيعه را بدعت گذار دانسته و منظور او در اينجا جعفر بن سليمان است) ، حديثي از پيامبر (ص) را كه موجب تقويت بدعتش مي شود (براي اهل سنت) ، روايت كند ، حديث او مردود است همان گونه كه شيخ عبد الحق دهلوي در مقدمه اش مي گويد : نظر من اين است كه راوي اي كه از اهل بدعت است ، اگر بدعتش را ترويج كند ، مردود و الاّ مقبول است مگر آنكه حديثي را روايت كند كه با آن بدعتش تقويت گردد ، كه در اين صورت قطعا مردود است .براي پاسخ به بلند پروازي هاي او به جوابي كه ألباني از بزرگان معاصر اهل سنت به او داده است ، اكتفاء مي كنيم:ألباني ـ ـ كه اهل سنت او را بخاري زمان مي نامند ــ در مورد اين ادعا و احاديث كساني كه از نگاه اهل سنت ، اهل بدعت خوانده مي شوند ، اين گونه سخن مي گويد :**و كان جعفر بن سليمان من الثقات المتقنين في الروايات غير أنه كان ينتحل الميل إلي أهل البيت و لم يكن بداعية إلي مذهبه و ليس بين أهل الحديث من أئمتنا خلاف أن الصدوق المتقن إذا كان فيه بدعة و لم يكن يدعو إليها ، أن الاحتجاج بأخباره جائز .**جعفر بن سليمان از راويان مورد اعتماد و صاحب روايات متقن و قوي است جز آن كه به أهل بيت مايل بوده است ، اما او به مذهب خود دعوت نمي كرده است و هيچ اختلافي بين پيشوايان أهل حديث ما در اين مطلب وجود ندارد كه اگر راوي ِراستگو و متقني ، اهل بدعت باشد ولي به مذهبش دعوت نكند ، اخذ و تمسك به حديث هاي او صحيح و مجازاست .الالباني ، محمد ناصر الدين ، السلسلة الصحيحة ، ج 5 ص222**پاسخ سوم :****روايت اجلح كندي ، معتبرة است**مباركفوري حديث اجلح را نيز رد نمود در حالي كه به تصريح علماي اهل سنت ، حديث او ، حديثي حسن و معتبر بوده و اجلح نيز توسط جمهور اهل سنت توثيق شده است .**1- تصريح ألباني :**او حديث اجلح را شاهدي بر درستي حديث جعفربن سليمان مي داند و پس از نقل آن ، نظر خود را با صراحت در مورد آن ابراز مي دارد :**و للحديث شاهد يرويه أجلح الكندي عن عبد الله بن بريدة عن أبيه بريدة قال : بعث رسول الله صلي الله عليه وسلم بعثين إلي اليمن ، علي أحدهما علي بن أبي طالب . . . فذكر القصة بنحو ما تقدم ، و في آخره : « لا تقع في علي ،فإنه مني و أنا منه و هو وليكم بعدي و إنه مني و أنا منه و هو وليكم بعدي » أخرجه أحمد (5/356) قلت : و إسناده حسن .**و شاهد حديث ِحعفربن سليمان ، حديثي است كه آن را أجلح كندي از عبد الله بن بريده و او از پدرش بريده روايت كرده كه : رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم دو گروه را كه فرماندهي يكي با علي بن أبي طالب عليه السلام بود ، به سمت يمن فرستاد ... بريده جريان را آن گونه كه گذشت ، نقل كرد تا آن كه رسول خدا (ص) فرمود : « به علي دشنام مدهيد زيرا او از من و من از اويم و او ولي شما بعد از من است ». اين حديث را احمد بن حنبل (5/356) روايت كرده است . و من مي گويم: سند اين حديث حسن است .الالباني ، محمد ناصر الدين ، السلسلة الصحيحة ، ج 5 ص222**2- تصريح حافظ عراقي :**او كه سالها قبل از ابن تيميه و قرن ها نيز قبل از مباركفوري مي زيسته است ، پس از نقل اين حديث در مورد اجلح كندي مي نويسد :**خرج أحمد من طريق الأجلح الكندي عن ابن بريدة عن أبيه قال : بعث رسول الله صلي الله عليه و سلم بعثين إلي اليمن علي أحدهما علي والآخر خالد فقال : إذا التقيتما فعلي علي الناس وإن افترقتما فكل منكم علي حده فظهر المسلمون فسبوا فاصطفي علي امرأة من السبي لنفسه فكتب خالد إلي النبي صلي الله عليه و سلم بذلك فلما أتيته دفعت الكتاب فقرئ عليه فرأيت الغضب في وجهه فقلت : يا رسول الله هذا مكان العائذ بك فقال : « لا تقع في علي فإنه مني وأنا منه وهو وليكم بعدي » .****قال جدنا للأم ، الزين العراقي : الأجلح الكندي وثقه الجمهور و باقيهم رجاله رجال الصحيح .**أحمد ازطريق أجلح كندي و او از ابن بريده و او از پدرش روايت كرده است كه رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم دو گروه را كه فرماندهي يكي با علي بود و ديگري با خالد به سمت يمن فرستاد و فرمود : هرگاه شما دو گروه با هم بوديد ، علي فرمانده كل است و اگر جدا بوديد ، هر يك فرمانده گروه خود است ، مسلمانان در آن درگيري پيروز شدند و دشمن به اسارت در آمد و علي از ميان اسرا ، كنيزي را براي خود برداشت ، خالد بن وليد در مورد اين جريان نامه اي به رسول خدا صلي الله عليه و آله وسلم نوشت (وبه من داد تا آن را برسانم ) ، وقتي كه خدمت پيامبر (ص) رسيدم ، و نامه خوانده شد ، غضب را در چهره ايشان مشاهده نمودم ، عرض كردم اي رسول خدا ! من به شما پناه مي برم فرمود: « به علي دشنام مدهيد زيرا كه او از من و من از اويم و او ولي شما بعد از من است ».(مناوي مي گويد :) جد مادري من زين عراقي گفته است : أجلح كندي (كه در سند اين حديث قرار دارد ) را ،جمهور علما موثق مي دانند و ساير راويان اين حديث نيز راويان صحيح اند .المناوي ، عبد الرؤوف المناوي ، متوفاي 1031هـ ، فيض القدير شرح الجامع الصغير، ج 4 ص 357، دار النشر : المكتبة التجارية الكبري - مصر - 1356هـ ، الطبعة : الأولي .**زين عراقي كيست؟**او عبد الرحيم بن حسين بن عبد الرحمن بن أبي بكر متوفاي (806 هـ) و استاد ابن حجر عسقلاني رجالي معروف و متعصب اهل سنت است ، از او در منابع اهل سنت ، با تعابيري چون امام ، علامه ، حافظ كبير ، حافظ عصر و غيره ياد شده و هيثمي كه خود از استوانه هاي اهل سنت است ، سالها ملازم و خادم او بوده و نهايتاً ، داماد او شده است ، همچنين او داري كتب و تصنيفات فراواني مي باشد .به عنوان نمونه ، سيوطي در مورد او چنين مي نويسد :**الحافظ الإمام الكبير الشهير أبو الفضل زين الدين عبد الرحيم بن الحسين ابن عبد الرحمن بن أبي بكر بن إبراهيم العراقي حافظ العصر. . . و تقدم في فن الحديث بحيث كان شيوخ عصره يبالغون في الثناء عليه بالمعرفة كالسبكي و العلائي و العز بن جماعة و العماد بن كثير و غيرهم ونقل عنه الشيخ جمال الدين الإسنوي في المهمات و وصفه بحافظ العصر . . .**او حافظ ، امام بزرگ و مشهور أبو الفضل ، زين الدين ، عبد الرحيم بن الحسين ابن عبد الرحمن بن أبي بكر بن إبراهيم العراقي ، حافظ عصر است . . . او در فن حديث سرآمد (عصر خود) گشت به گونه اي كه بزرگان عصراو همچون سبكي و علائي و عز بن جماعة و عماد بن كثير و غيره در تعريف و تمجيد او فراوان گفته و نوشته اند و شيخ جمال الدين إسنوي ، روايات او را در مسايل مهم و اساسي نقل كرده و از او با وصف حافظ عصر ياد كرده است ...السيوطي ، عبد الرحمن بن أبي بكر السيوطي ، متوفاي 911هـ ، طبقات الحفاظ ، ج 1 ص 543 ، دار النشر : دار الكتب العلمية - بيروت - 1403 ، الطبعة : الأوليابن فهد مكي نيز در مورد او چنين مي گويد :**عبد الرحيم بن الحسين بن عبد الرحمن بن أبي بكر بن إبراهيم الكردي الرازياني ثم المصري الشافعي الإمام الأوحد العلامة الحجة الحبر الناقد عمدة الأنام حافظ الإسلام فريد دهره ووحيد عصره من فاق بالحفظ والإتقان في زمانه وشهد له بالتفرد في فنه أئمة عصره . . . وقال الحافظ تقي الدين بن رافع وهو بمكة في سنة ثلاث وستين وقد مر به الشيخ عبد الرحيم : ما في القاهرة محدث إلا هذاوالقاضي عز الدين بن جماعة فلما بلغه وفاة القاضي عز الدين وهو بدمشق قال : مابقي الآن بالقاهرة محدث إلا الشيخ زين الدين العراقي . . .****أبو الحسن الهيثمي . . . فلما كان قبيل الخمسين صحب الحافظ أبا الفضل العراقي و لازمه أشد ملازمة إلي أن بلغ حمامه فخدمه وانتفع به وصاهره علي ابنته .**او عبد الرحيم بن حسين بن عبد الرحمن بن أبي بكر بن إبراهيم كردي رازياني مصري شافعي امام ، بي مانند ، علامه ، حجت ، دانشمند ، ناقد ، سرآمد مردم ، حافظ اسلام ، يگانه دوران و بي همانند عصرش ، كسي كه به درجه حافظ و استحكام در روايات رسيد و بزرگان زمانش به يگانگي او در فن حديث گواهي داده اند ... وحافظ تقي الدين بن رافع ــ كه در سال 763 هـ در مكه بوده و حافظ عراقي از او بهره مند بوده ، در مورد او گفته است : در قاهره محدثي جز او نيست و وقتي خبر فوت قاضي عز الدين را ــ كه ساكن دمشق بود ــ به قاضي عز الدين بن جماعة دادند ،گفت : الآن در قاهره محدثي به جز شيخ زين الدين عراقي باقي نمانده است ...أبو الحسن هيثمي ... زماني كه به حدود پنجاه سالگي رسيد ، مصاحب و ملازم حافظ أبوالفضل عراقي شد به او خدمت نمود و بهره برد و داماد او نيز گرديد .ابن فهد ، تقي الدين محمد بن محمد بن فهد الهاشمي المكي ، متوفاي 871 ، لحظ الألحاظ بذيل طبقات الحفاظ ، ج 1 ص 220الي 239، دار النشر : دار الكتب العلمية - بيروتدر ادامه ، بايد شبهه ي شيعه بودن اجلح را مورد دقت و بررسي قرار دهيم :**ملاكهاي صحت حديث:**مباركفوري ، با اين كه راستگويي اجلح كندي را پذيرفته ، اما به بهانه ي شيعه بودن (نه رافضي بودن ) ، حديث او را رد نموده و نوشته است :**أجلح الكندي هذا أيضا شيعي قال في التقريب : أجلح بن عبد الله بن حجية يكني أبا حجية الكندي يقال اسمه يحيي صدوق شيعي وكذا في الميزان و غيره.**أجلح كندي هم شيعه است ، ابن حجر در كتاب تقريب التهذيب (در مورد او ) مي گويد : أجلح بن عبد الله بن حجية كه كنيه او أبو حجيه كندي مي باشد و گفته مي شود كه اسم او يحيي است ، بسيار راستگو و شيعه است در كتاب ميزان الاعتدلال ذهبي و غيره نيز (در مورد او) همين تعابير آمده است .در پاسخ به مباركفوري از سخن الباني كمك گرفته و به توضيح وي بسنده مي كنيم:**فإن قال قائل : راوي هذا الشاهد شيعة و كذلك في سند المشهود له شيعي آخر و هو جعفر بن سليمان ، أفلا يعتبر ذلك طعنا في الحديث و علة فيه ؟ !**اگر كسي بگويد : راوي اين حديثي كه شما به عنوان شاهد براي صحت حديث جعفر بن سليمان آورده ايد (يعني اجلح كندي ) ، شيعه است و همين طور است جعفر بن سليمان ، آيا اين موجب عيب و نقص در حديث نيست ؟ !در پاسخ مي نويسد :**فأقول : كلاّ ، لأن العبرة في رواية الحديث إنما هو الصدق و الحفظ و أما المذهب فهو بينه و بين ربه فهو حسيبه و لذلك نجد صاحبي " الصحيحين " و غيرهما قد أخرجوا لكثير من الثقات المخالفين كالخوارج و الشيعة و غيرهم .**در جواب او مي گويم : هرگز ، زيرا كه تنها معيار پذيرش حديث ، راستگويي و دقت راوي در نقل حديث است و مذهب او امري است كه بين او و خدايش مي باشد ( و ربطي به راوي بودن او ندارد ) ، به همين دليل است كه مي بينيم ، مؤلف صحيح بخاري و مسلم (كه صحيح ترين ِكتاب ها در ميان اهل سنت است) و مؤلفان ديگر ، احاديث بسياري از راويان موثقي كه مذهبشان مخالف مذهب اهل سنت است ، مثل خوارج و شيعه و غيره روايت نموده اند .الالباني ، محمد ناصر الدين ، السلسلة الصحيحة ، ج 5 ص222**تعجب ألباني از انكار و دروغ دانستن اين حديث :**ألباني ، در پايان سخنان خود پيرامون اين حديث شريف از جمله تصحيح اين حديث و غيره كه قبلا گذشت ، تعجب و شگفتي خود را از انكار ابن تيميه و همين طور انگيزه او را از اين انكار ، اين گونه بيان مي نمايد :**فمن العجيب حقا أن يتجرأ شيخ الإسلام ابن تيمية علي إنكار هذا الحديث و تكذيبه في " منهاج السنة " (4/104) كما فعل بالحديث المتقدم هناك . . . فلا أدري بعد ذلك وجه تكذيبه للحديث إلاالتسرع و المبالغة في الرد علي الشيعة ، غفر الله لنا و له .**از چيزهايي كه واقعا مورد تعجب و شگفتي شده است ، اين است كه شيخ الاسلام ابن تيميه بر إنكار اين حديث و دروغ دانستن آن در كتاب منهاج السنة (ج4 ص104) جرأت نموده ، همان طور كه او با حديث قبلي نيز چنين برخوردي كرده است ... من نمي دانم با طرح اشكال دلالي او ، ديگر چه دليلي براي دروغ دانستن اين حديث وجود دارد جز شتاب و عجله و زياده روي او در رد شيعه ، خداوند ما و او را بيامرزد .الالباني ، محمد ناصر الدين ، السلسلة الصحيحة ، ج 5 ص222**نتيجه نهايي:**نتيجه ي مباركي كه تا اينجا به دست آمد ، اين است كه هيچ دليل منطقي و معقولي براي انكار و دروغ شمردن اصل اين حديث شريف و صدور آن از ر سول خدا (ص) ، وجود ندارد مگر تعصبهاي كور كه خدا نكند كسي در منجلاب آن غوطه ور گردد .**بحث محتوايي اين حديث :**غباري كه ما در اين مجال به دنبال زدودن آن از چهره ي تابناك حقيقت بوده ايم ، غبار انكار اصل و اساس اين حديث بود وآنچه نسبت به اين حديث باقي مي ماند ، بحث محتوايي اين حديث شريف مي باشد كه بايد بگوييم : اگرچه محتواي آن نيز بسيار روشن و صريح است اما متأسفانه به جهت شبهه اي كه براي مريدان خود متوجه آن ساخته اند آن ر ا در هاله اي از ابهام قرار داده و بلكه وارونه جلوه داده اند كه البته جا دارد تا مقاله اي مستقل و مفصل پيرامون آن تدوين گردد و بحمد الله تدوين گشته كه به زودي ارائه مي گردد و آنچه در اين جا به آن مي پردازيم جوابي مختصر به شبهه ي محتوايي خواهد بود :**معناي لفظ «ولي» :**طبق اقرار بعضي از علماي متقدم اهل سنت ، بهترين و رساترين عبارتي كه مي تواند خلافت بعد از پيامبر (ص)را ثابت كند ، كلمه ي «وليكم بعدي » است و همچنين خلفاي اهل سنت براي معرفي خود به عنوان خليفه ي پيامبر (ص) ، و نيز هنگام نصب فرمانداران از واژه «ولي» استفاده مي كردند :ابن سعد از بزرگان اهل سنت و متوفاي230هـ ، در مناظره اي ساختگي كه بين شيعه (و به تعبير او رافضي ) و سني مطرح نموده است ، از طرف فرد سني مي گويد: رساترين و فصيح ترين كلمه اي كه خلافت فردي را ثابت مي كند ، لفظ « وليكم من بعدي » است، و اگر پيامبر (ص) قصد جانشيني علي را داشت بايد مي گفت: « علي وليكم من بعدي » و حال آن كه از لفظ « مولي» استفاده كرده است.**... فقال له الرافضي : ألم يقل رسول الله عليه السلام لعلي « من كنت مولاه فعلي مولاه » فقال أما والله أن لو يعني بذلك الإمرة والسلطان لأفصح لهم بذلك كما أفصح لهم بالصلاة والزكاة وصيام رمضان وحج البيت و لقال لهم : أيها الناس هذا وليكم من بعدي .**... رافضي به عالم سني گفت : آيا رسول خدا عليه السلام به علي (ع) نفرمود : « من كنت مولاه فعلي مولاه » عالم سني در جواب گفت : قسم به خدا اگر منظور رسول خدا (ص) اميري و حاكميت مي بود ، فصيح تر از اين سخن مي گفت همان گونه كه در مورد نماز زكات وروزه ماه رمضان وحج خانه خدا فصيح سخن گفته است وبه مردم مي فرمود : أيها الناس هذا وليكم من بعدي .ابن سعد ، محمد بن سعد بن منيع أبو عبدالله البصري الزهري ، الطبقات الكبري ، ج 5 ص 319 ، دار النشر : دار صادر - بيروتاما بعدها كه علماي بزرگوار شيعه ، احاديثي با لفظ « ولي » از منابع خودشان و با سند صحيح ، ارائه كردند ، آنها را نيز ، فصيح و رسا ندانستند و همين سرگذشت براي الفاظ « أولي بكم بعدي » و «خليفتي من بعدي » و ... تكرار گشت .**لفظ « ولي » در فرهنگ خلفاي اهل سنت :**مسلم بن حجاج نيشابوري به نقل از خليفه دوم، آنگاه كه اميرالمؤمنين (ع) و عباس جهت مطالبه ارث نزد او رفته بودند ، مي نويسد :**... فَلَمَّا تُوُفِّيَ رَسُولُ اللَّهِ -صلي الله عليه وسلم- قَالَ أَبُو بَكْرٍ أَنَا وَلِيُّ رَسُولِ اللَّهِ -صلي الله عليه وسلم- فَجِئْتُمَا تَطْلُبُ مِيرَاثَكَ مِنَ ابْنِ أَخِيكَ وَيَطْلُبُ هَذَا مِيرَاثَ امْرَأَتِهِ مِنْ أَبِيهَا فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ -صلي الله عليه وسلم- « مَا نُورَثُ مَا تَرَكْنَا صَدَقَةٌ ». فَرَأَيْتُمَاهُ كَاذِبًا آثِمًا غَادِرًا خَائِنًا وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُ لَصَادِقٌ بَارٌّ رَاشِدٌ تَابِعٌ لِلْحَقِّ ثُمَّ تُوُفِّيَ أَبُو بَكْرٍ وَأَنَا وَلِيُّ رَسُولِ اللَّهِ -صلي الله عليه وسلم- وَ وَلِيُّ أَبِي بَكْرٍ فَرَأَيْتُمَانِي كَاذِبًا آثِمًا غَادِرًا خَائِنًا .**پس از وفات رسول خدا (صلي الله عليه وآله وسلم) ابوبكر گفت : من ولي رسول خدا هستم ، شما دو نفر (عباس و علي ) آمديد و تو اي عباس ميراث برادر زاده ات را درخواست كردي و تو اي علي ميراث فاطمه دختر پيامبر را و ابوبكر گفت : رسول خدا فرموده است : ما چيزي به ارث نمي گذاريم ، آن چه مي ماند صدقه است و شما او را دروغگو ، گناه كار ، حيله گر و خيانت كار ، معرفي كرديد و حال آن كه خدا مي داند كه ابوبكر راستگو ، دين دار و پيرو حق بود .پس از مرگ ابوبكر ، من ولي پيامبر و ولي ابوبكر شدم و باز شما دو نفر مرا خائن ، دروغگو حليه گر و گناهكار خوانديد .مسلم ، مسلم بن الحجاج أبو الحسين القشيري (متوفاي261هـ) ، *صحيح مسلم* ، ج 3 ص 1378 ، ح 1757 ، كِتَاب الْجِهَادِ وَالسِّيَرِ، بَاب حُكْمِ الْفَيْءِ ، تحقيق : محمد فؤاد عبد الباقي ، ناشر : دار إحياء التراث العربي - بيروت .در اين روايت صحيح ، خليفه دوم اهل سنت ، تصريح مي كند كه ابوبكر خود را « ولي » و خليفه رسول خدا (ص) مي دانست ؛ ولي امير المؤمنين عليه السلام و عباس او را تكذيب كرده و وي را خيانت كار و ... مي دانستند ، و عمر نيز خود را ولي رسول خدا (ص) مي دانست و همانند ابوبكر از سوي آنان دروغگو خيانت كار و ... معرفي شد .**1. ابوبكر : من « ولي » شما شده ام**أبو بكر بعد از به خلافت رسيدن در خطبه هايي كه براي صحابه ايراد كرده است ، با استفاده از كلمه «ولي» خود را «ولي امر مسلمين» خوانده است .بلاذري در انساب الأشراف ، ابن قتيبه دينوري در عيون الأخبار ، طبري و ابن كثير در تاريخشان و بسياري ديگر از بزرگان اهل سنت ، نخستين خطبه ابوبكر را اين گونه نقل كرده اند :**لما ولي أبو بكر رضي الله تعالي عنه، خطب الناس فحمد الله وأثني عليه ثم قال: أما بعد أيها الناس فقد وليتُكم ولستُ بخيركم .**آنگاه كه ابوبكر رضي الله تعالي عنه خلافت را به عهده گرفت براي مردم سخنراني نمود و بعد از حمد خدا گفت : اي مردم من ولي شما شده ولي بهترين شما نيستم .أنساب الأشراف ، ج 1 ص 254 ، اسم المؤلف: أحمد بن يحيي بن جابر البلاذري (المتوفي : 279هـ) الوفاة: 279 ، دار النشر :عيون الأخبار ، ج 1 ص 34 ، اسم المؤلف: أبو محمد عبد الله بن مسلم بن قتيبة الدينوري (المتوفي : 276هـ) الوفاة: 276تاريخ الطبري ، ج 2 ص 237 ـ 238 ، اسم المؤلف: لأبي جعفر محمد بن جرير الطبري الوفاة: 310 ، دار النشر : دار الكتب العلمية - بيروت .اين خطبه با سند هاي صحيح نقل شده است.ابن كثير دمشقي سلفي ، بعد از نقل اين خطبه مي نويسد :**وهذا إسناد صحيح .**سند اين حديث صحيح استالبداية والنهاية ، ج 6 ص 301 ، اسم المؤلف: إسماعيل بن عمر بن كثير القرشي أبو الفداء الوفاة: 774 ، دار النشر : مكتبة المعارف - بيروت .اين جريان را مي توانيد در منابع ذيل نيز ملاحظه نماييد :**1 . سنن بيهقي**سنن البيهقي الكبري ، اسم المؤلف: أحمد بن الحسين بن علي بن موسي أبو بكر البيهقي الوفاة: 458 ، ج 6ص 353، دار النشر : مكتبة دار الباز - مكة المكرمة - 1414 - 1994 ، تحقيق : محمد عبد القادر عطا**2 . الثقات**الثقات ، اسم المؤلف: محمد بن حبان بن أحمد أبو حاتم التميمي البستي الوفاة: 354 ، ج 2 ص 157 ، دار النشر : دار الفكر - 1395 - 1975 ، الطبعة : الأولي ، تحقيق : السيد شرف الدين أحمد**3 . الحاوي الكبير**الحاوي الكبير في فقه مذهب الإمام الشافعي وهو شرح مختصر المزني ، اسم المؤلف: علي بن محمد بن حبيب الماوردي البصري الشافعي الوفاة: 450 ، ج 14 ص 100، دار النشر : دار الكتب العلمية - بيروت - لبنان - 1419 هـ -1999 م ، الطبعة : الأولي ، تحقيق : الشيخ علي محمد معوض - الشيخ عادل أحمد عبد الموجود**4 . الكامل في التاريخ**الكامل في التاريخ ، اسم المؤلف: أبو الحسن علي بن أبي الكرم محمد بن محمد بن عبد الكريم الشيباني الوفاة: 630هـ ، ج 2 ص 194، دار النشر : دار الكتب العلمية - بيروت - 1415هـ ، الطبعة : ط2 ، تحقيق : عبد الله القاضي**5 . الرياض النضرة**الرياض النضرة في مناقب العشرة ، اسم المؤلف: أحمد بن عبد الله بن محمد الطبري أبو جعفر الوفاة: 694 ، ج 2 ص 213، دار النشر : دار الغرب الإسلامي - بيروت - 1996 ، الطبعة : الأولي ، تحقيق : عيسي عبد الله محمد مانع الحميري**6 . نهاية الأرب**نهاية الأرب في فنون الأدب ، اسم المؤلف: شهاب الدين أحمد بن عبد الوهاب النويري الوفاة: 733هـ ، ج 19 ص 25، دار النشر : دار الكتب العلمية - بيروت / لبنان - 1424هـ - 2004م ، الطبعة : الأولي ، تحقيق : مفيد قمحية وجماعة**7 . تحفة الترك**تحفة الترك فيما يجب أن يعمل في الملك ، اسم المؤلف: إبراهيم بن علي بن أحمد بن عبد الواحد ابن عبد المنعم الطرسوسي، نجم الدين (المتوفي : 758هـ) ج 1 ص 4**8 . تخريج الأحاديث والآثار الواقعة**تخريج الأحاديث والآثار الواقعة في تفسير الكشاف للزمخشري ، اسم المؤلف: جمال الدين عبد الله بن يوسف بن محمد الزيلعي الوفاة: 762هـ ، ج 2 ص 406 ، دار النشر : دار ابن خزيمة - الرياض - 1414هـ ، الطبعة : الأولي ، تحقيق : عبد الله بن عبد الرحمن السعد**9 . السيرة النبوية**السيرة النبوية لابن كثير ، اسم المؤلف: أبو الفداء إسماعيل بن عمر بن كثير القرشي الدمشقي (المتوفي : 774هـ) ، ج 4 ص 493**10 . المستطرف**المستطرف في كل فن مستظرف مجلدين ، اسم المؤلف: شهاب الدين محمد بن أحمد أبي الفتح الأبشيهي الوفاة: 850هـ ، ج 2 ص 190، دار النشر : دار الكتب العلمية - بيروت - 1406هـ 1986م ، الطبعة : الثانية ، تحقيق : مفيد محمد قميحةمحمد بن سعد در طبقات ، سيوطي در تاريخ الخلفاء و ابن حجر هيثمي در الصواعق و بسياري ديگر از بزرگان اهل سنت ، خطبه ديگري را از خليفه دوم نقل كرده اند كه بعد از به خلافت رسيدن خطبه خواند و گفت : من ولي امر شده ام در حالي كه از آن كراهت دارم**لما بويع أبو بكر قام خطيبا فلا والله ما خطب خطبته أحد بعد فحمد الله وأثني عليه ثم قال أما بعد فإني وليت هذا الأمر و أنا له كاره ووالله لوددت أن بعضكم كفانيه**الطبقات الكبري ، ج 3 ص 212 ، اسم المؤلف: محمد بن سعد بن منيع أبو عبدالله البصري الزهري الوفاة: 230 ، دار النشر : دار صادر - بيروت .تاريخ الخلفاء ، ج 1 ص 71 ، اسم المؤلف: عبد الرحمن بن أبي بكر السيوطي الوفاة: 911 ، دار النشر : مطبعة السعادة - مصر - 1371هـ - 1952م ، الطبعة : الأولي ، تحقيق : محمد محي الدين عبد الحميد .الصواعق المحرقة علي أهل الرفض والضلال والزندقة ج 1 ص 37 ، اسم المؤلف: أبو العباس أحمد بن محمد بن علي ابن حجر الهيثمي الوفاة: 973هـ ، دار النشر : مؤسسة الرسالة - لبنان - 1417هـ - 1997م ، الطبعة : الأولي ، تحقيق : عبد الرحمن بن عبد الله التركي - كامل محمد الخراط .**2 . ابوبكر : عمر را « ولي » آنها نمودم**خليفه اول احساس كرد كه عمرش به پايان رسيده و لذا خليفه دوم را به ولايت بعد از خودش منصوب كرد در اين انتساب صريحاً از واژه «ولي» استفاده كرد و به صحابه اعلام كرد كه اوعمر «ولي» مسلمين بعد از من است .ابن حبان بستي مي نويسد :**... ثم رفع أبو بكر يديه فقال اللهم وليته بغير أمر نبيك ولم أرد بذلك إلا صلاحهم وخفت عليهم الفتنة فعملت فيهم بما أنت أعلم به وقد حضر من أمري ما قد حضر فاجتهدت لهم الرأي فوليت عليهم خيرهم لهم وأقواهم عليهم وأحرصهم علي رشدهم ولم أرد محاماة عمر...**سپس ابوبكر دستش را بلند كرد و گفت : خدايا من عمر را بدون اين كه پيامبرت ، دستور داده باشد ، ولي نمودم و تنها قصدم از اين كار صلاح مردم و ترس از ايجاد فتنه بود، عملي انجام دادم كه تو از آن آگاه تري و زمان مرگ من فرا رسيده لذا به مصلحت مردم اقدام كرده و بر آنان بهترين و قوي تري و حريص ترينشان به هدايت راولي نمودم و محروميت عمر را نخواستم .الثقات ، ج 2 ص 192 ـ 193 ، اسم المؤلف: محمد بن حبان بن أحمد أبو حاتم التميمي البستي الوفاة: 354 ، دار النشر : دار الفكر - 1395 - 1975 ، الطبعة : الأولي ، تحقيق : السيد شرف الدين أحمد .**3 . ابوبكر خطاب به فرماندهان نظامي : عمر « ولي » شماست**ابن اثير جزري مي نويسد كه خليفه اول اهل سنت بعد از انتصاب عمر به جانشيني خود ، به فرماندهان سپاه اين چنين نوشت :**وكتَبَ إِلي أُمرَاءِ الأجنَادِ : وَلَّيْتُ عليكم عمرَ ...**ابوبكر به فرماندهان نظامي نوشت : من عمر را ولي شما قرار دادم ...معجم جامع الأصول في أحاديث الرسول ، ج 4 ص 109 ، اسم المؤلف: المبارك بن محمد ابن الأثير الجزري الوفاة: 544 ، دار النشر :استفاده از كلمات « خليفه » و « ولي » در اين دو روايت ، نشانگر آن است كه در آن زمان مردم از هر دوي آن ها يك معنا را استنباط مي كرده اند و «ولي» همان معنايي را داشته كه از لفظ «خليفه» فهميده مي شده است.**4 . صحابه خطاب به ابوبكر : چرا عُمر را « وليّ » قرار دادي ؟**نه تنها خليفه اول براي انتصاب عمر از واژه «وليّ» استفاده كرده است؛ بلكه صحابه نيز در اعتراضي كه به ابوبكر داشتند ، از دو واژه «وَلِيَ» و «خَلَّفَ» در كنارهم استفاده كرده اند :ابن أبي شيبه مي نويسد :**عن وكيع ، وابن إدريس ، عن إسماعيل بن أبي خالد ، عن زبيد بن الحرث ، أن أبا بكر حين حضره الموت أرسل إلي عمر يستخلفه فقال الناس : تستخلف علينا فظاً غليظاً ، ولو قد ولينا كان أفظ وأغلظ ، فما تقول لربك إذا لقيته وقد استخلفت علينا عمر .**المصنف ، ابن أبي شيبة ، ج8 ، ص574 ، با تحقيق سعيد محمد اللحام ، ط دار الفكر ، بيروت و تاريخ المدينة المنوّرة ، ابن شبة النميري ، ج2 ، ص671 ، با تحقيق فهيم محمد شلتوت ، ط دار الفكر ، بيروت و تاريخ مدينة دمشق ، ابن عساكر ، ج30 ، ص 413 و كنز العمال ، متقي هندي ، ج5 ، ص678 .از زيد بن حارث نقل شده است : وقتي كه ابوبكر در حال احتضار قرار گرفت ، كسي را نزد عمر فرستاد تا او را جانشين خود كند ، مردم گفتند : كسي را بر ما مسلط مي كني كه خشن و بد اخلاق است ، اگر او حكومت را به دست گيرد ، سخت گيرتر و خشن تر خواهد شد ، جواب خدا را چه خواهي داد هنگامي كه او را ملاقات كني و از تو سؤال شود كه چرا شخص بد اخلاق و خشني مثل عمر را بر ما مسلط كردي ؟ابن تيميه حراني ، نظريه پرداز وهابيت و مؤسس فكري اين فرقه مي نويسد :**لما استخلفه أبو بكر كره خلافته طائفة حتي قال طلحة ماذا تقول لربك إذا وليت علينا فظا غليظا .**منهاج السنة ، ج7 ، ص 461 .و چون ابوبكر عمر را به جانشيني انتخاب كرد ، برخي از اين انتخاب ناراحت شدند ، طلحه گفت : جواب خدا را چه خواهي داد هنگامي كه به ملاقات او بروي و از تو سؤال شود كه چرا فردي خشن و بد اخلاق را بر ما ولي قرار دادي؟ .در اين دو روايت نيز از كلمات «استخلفه» و «وليت» استفاده و يك معنا اراده شده است .و در جاي ديگر مي نويسد :**وقد تكلموا مع الصديق في ولاية عمر وقالوا ماذا تقول لربك وقد وليت علينا فظا غليظا .**صحابه با ابوبكر در باره جانشيني عمر با او صحبت كردند و گفتند : چرا فردي خشن و تند را به خلافت بر گزيده و بر مردم تحميل كردي ؟ فردا جواب خدا را چه خواهي داد ؟منهاج السنة ، ج6 ، ص155 ، الناشر : مؤسسة قرطبة ، الطبعة الأولي ، 1406، تحقيق : د. محمد رشاد سالم عدد الأجزاء : 8 .**5 . عمر : من « وليّ » شما هستم:**خليفه دوم نيز بعد از بيعت گرفتن از مردم و در طول دوران خلافتش خطبه هائي خوانده كه با استفاده از واژه «وليّ» خود را «وليّ امر مسلمين» خوانده است .بلاذري در انساب الأشراف مي نويسد :**المدائني في إسناده ، قال : خطب عمر بن الخطاب رضي الله عنه حين ولي فحمد الله وأثني عليه وصلي علي نبيه ثم قال : إني قد وليت عليكم ، ولولا رجائي أن أكون خيركم لكم ، وأقواكم عليكم ، وأشدكم اضطلاعاً بما ينوب من مهم أمركم ، ما توليت ذلك منكم ...**عمر وقتي كه خليفه شد ، براي مردم سخنراني كرد و بعد از حمد و ثناي خدا و درود بر پيامبر گفت : براستي كه من وليّ شما شده ام و اگر اميد اين را نداشتم كه بهترين و قوي ترين شما هستم ، وليّ شما نمي شدم .أنساب الأشراف ، ج 3 ص 412 ، اسم المؤلف: أحمد بن يحيي بن جابر البلاذري (المتوفي : 279هـ)طبري هم در مورد سخنراني عمر و معرفي خودش به عنوان وليّ مي نويسد:**وقفل عمر من الشام إلي المدينة في ذي الحجة وخطب حين أراد القفول فحمد الله وأثني عليه وقال ألا إني قد وليت عليكم وقضيت الذي علي في الذي ولأني الله من أمركم إن شاء الله قسطنا بينكم .**عمر هنگام مراجعت از شام به مدينه سخنراني كرد و پس از حمد و ثناي الهي گفت: من بر شم رهبر و خليفه شده ام و آنچه كه بعهده من بود در باره شما انجام دادم، به ياري خدا بين شما عدالت اجرا خواهد شد.تاريخ الطبري ، ج 2 ص 490 ، اسم المؤلف: لأبي جعفر محمد بن جرير الطبري الوفاة: 310 ، دار النشر : دار الكتب العلمية - بيروت .و نيز مي نويسد :**ذكر بعض خطبه رضي الله تعالي عنه ... عن عروة بن الزبير أن عمر رضي الله تعالي عنه خطب فحمد الله وأثني عليه بما هو أهله ثم ذكر الناس بالله عز وجل واليوم الآخر ثم قال يا أيها الناس إني قد وليت عليكم ولولا رجاء أن أكون خيركم لكم وأقواكم عليكم وأشدكم استضلاعا بما ينوب من مهم أموركم ما توليت ذلك منكم**عمر خطبه خواند و در آن از حمد و ثناي الهي سخن گفت سپس خطاب به مردم گفت: اي مردم من خليفه شما شده ام و اگر بهترين و قوي ترين و سخت گير ترين در مسائل و امور زندگي شما نبودم اين مسؤوليت را نمي پذيرفتم.تاريخ الطبري ، ج 2 ص 572 ، اسم المؤلف: لأبي جعفر محمد بن جرير الطبري الوفاة: 310 ، دار النشر : دار الكتب العلمية - بيروت .ابن كثير دمشقي هم در اين مورد مي نويسد :**فلما اراد القفول إلي المدينة في ذي الحجة منها خطب الناس فحمد الله واثني عليه ثم قال الااني قد وليت عليكم وقضيت الذي علي في الذي ولاني الله من امركم ان شاء الله**عمر در ماه ذي حجه قصد ترك شام را داشت و لذا در سخنراني اش گفت: من رهبر شما شده ام و آنچه بعهده من بود به انجام رساندم.البداية والنهاية ، ج 7 ص 79 ، اسم المؤلف: إسماعيل بن عمر بن كثير القرشي أبو الفداء الوفاة: 774 ، دار النشر : مكتبة المعارف - بيروت .**6 . افسوس عمر بر دوستان از دست رفته:**زماني كه خليفه دوم احساس كرد كه ضربه چاقو كاري است و به زودي از دنيا خواهد رفت ، به ياد كساني افتاد كه در انحراف خلافت از بني هاشم و رسيدن آن به خليفه اول و سپس خليفه دوم ، نقش اساسي داشتند و بر سر پيماني كه بسته بودند كاملاً وفادار ماندند ؛ اما عمر آنان سر آمد و از دنيا رفتند . خليفه دوم با يادآوري نام هاي آن ها مي گويد : اگر آن ها زنده بودند ، بعد از خودم ايشان را «ولي امر مسلمين» مي كردم .ابن قتيبه دينوري مي نويسد :**فلما أحس بالموت قال لابنه اذهب إلي عائشة وأقرئها مني السلام واستأذنها أن أقبر في بيتها مع رسول الله ومع أبي بكر فأتاها عبد الله بن عمر فأعلمها فقالت نعم وكرامة ثم قالت يا بني أبلغ عمر سلامي وقل له لا تدع أمة محمد بلا راع استخلف عليهم ولا تدعهم بعدك هملا فإني أخشي عليهم الفتنة فأتي عبد الله فأعلمه فقال ومن تأمرني أن أستخلف لو أدركت أبا عبيدة بن الجراح باقيا استخلفته و وليته فإذا قدمت علي ربي فسألني وقال لي من وليت علي أمة محمد ؟ قلت أي ربي سمعت عبدك ونبيك يقول لكل أمة أمين وأمين هذه الأمة أبو عبيدة بن الجراح ولو أدركت معاذ بن جبل استخلفته فإذا قدمت علي ربي فسألني من وليت علي أمة محمد؟ قلت : أي ربي سمعت عبدك ونبيك يقول إن معاذ بن جبل يأتي بين يدي العلماء يوم القيامة ولو أدركت خالد بن الوليد ، لوليته فإذا قدمت علي ربي فسألني من وليت علي أمة محمد ؟ قلت أي ربي سمعت عبدك ونبيك يقول خالد بن الوليد سيف من سيوف الله سله علي المشركين ... .**الإمامة والسياسة ، اسم المؤلف: أبو محمد عبد الله بن مسلم ابن قتيبة الدينوري الوفاة: 276هـ. ، ج 1 ص 25 ، دار النشر : دار الكتب العلمية - بيروت - 1418هـ - 1997م. ، تحقيق : خليل المنصور .و ابن خلدون نيز در مقدمه معروفش مي نويسد كه عمر گفت :**لو كان سالم مولي حذيفة حيا لوليته .**اگر سالم ، غلام حذيفة زنده مي بود ، او را وليّ و جانشين قرار مي دادم .مقدمة ابن خلدون ، ج 1 ص 194 ، اسم المؤلف: عبد الرحمن بن محمد بن خلدون الحضرمي الوفاة: 808 ، دار النشر : دار القلم - بيروت - 1984 ، الطبعة : الخامسة .**7 . سفارش عمر به علي عليه السلام:**ابن حجر عسقلاني در شرح صحيح بخاري بعد از نقل قضيه سپردن خلافت به شوري توسط عمر مي نويسد: خليفه دوم آنان را چنين نصيحت كرد :**يا علي لعل هؤلاء القوم يعلمون لك حقك وقرابتك من رسول الله صلي الله عليه وسلم وصهرك وما اتاك الله من الفقه والعلم فان وليت هذا الأمر فاتق الله فيه ثم دعا عثمان فقال يا عثمان فذكر له نحو ذلك ووقع في رواية إسرائيل عن أبي إسحاق في قصة عثمان فان ولوك هذا الأمر فاتق الله فيهولا تحملن بني أبي معيط علي رقاب الناس ...**اي علي ! شايد اين قوم حق تو و قرابت و دامادي ات به رسول خدا (ص) و فقه وعلمي كه خدا به تو عنايت نموده را بشناسند ، پس اگر وليّ اين امر شدي تقوا پيشه كن !!! سپس رو به عثمان كرد و مثل همان سخنان را به او گفت و در روايت إسرائيل از أبي إسحاق در مورد سخن عمر با عثمان آمده است كه عمر گفت : اگر مردم تو را وليّ اين امر نمودند تقوا پيشه كن و بني أبي معيط را بر گردن مردم سوار مكن (به آنان پستي نده )فتح الباري شرح صحيح البخاري ، ج 7 ص 68 ، اسم المؤلف: أحمد بن علي بن حجر أبو الفضل العسقلاني الشافعي الوفاة: 852 ، دار النشر : دار المعرفة - بيروت ، تحقيق : محب الدين الخطيب .أنساب الأشراف ، ج 2 ص 259 ، اسم المؤلف: أحمد بن يحيي بن جابر البلاذري (المتوفي : 279هـ) .**8 . عمر، ابوموسي را « ولي » مردم قرار داد:**استفاده از واژه «ولي» و اراده امامت ، سرپرستي و حكومت از آن ، كاربرد گسترده اي داشته است ؛ تا جايي كه در نامه ها و احكام فرمانداران و حاكمان ديگر مناطق اسلامي نيز در هنگام انتصاب از همين كلمه استفاده مي شده است ؛ از جمله ابن كثير دمشقي متن حكم خليفه دوم به هنگام انتصاب أبو موسي اشعري به حكومت بصره را اين گونه نقل مي كند :**وكتب إلي اهل البصرة اني قد وليت عليكم أبا موسي لياخذ من قويكم لضعيفكم وليقاتل بكم عدوكم وليدفع عن دينكم ... .**عمر به اهل بصره نوشت : براستي كه من ابوموسي را وليّ شما نمودم ...البداية والنهاية ، ج 7 ص 82 ، اسم المؤلف: إسماعيل بن عمر بن كثير القرشي أبو الفداء الوفاة: 774 ، دار النشر : مكتبة المعارف - بيروت .**9 . معاويه خطاب به مردم بصره : عبيدالله را « وليّ » شما قرار دادم:**طبري و ابن جوزي نوشته اندكه معاوية هنگام انتصاب عبيد الله بن زياد خطاب به مردم بصره گفت :… **ثم قال قد وليت عليكم ابن أخي عبيد الله بن زياد**... براستي كه پسر برادرم ، عبيدالله بن زياد را وليّ شما قرار دادم .تاريخ الطبري ، ج 3 ص 245 ، اسم المؤلف: لأبي جعفر محمد بن جرير الطبري الوفاة: 310 ، دار النشر : دار الكتب العلمية - بيروتالمنتظم في تاريخ الملوك والأمم ، ج 5 ص 278 ـ 279 ، اسم المؤلف: عبد الرحمن بن علي بن محمد بن الجوزي أبو الفرج الوفاة: 597 ، دار النشر : دار صادر - بيروت - 1358 ، الطبعة : الأول**10 . عبد الملك مروان از قريش گله مي كند:**استفاده از كلمه ي «وليّ» در قرن هاي بعدي تاريخ اسلام نيز كاربرد داشته است و ديگران به پيروي از خلفا آن ها را «ولي امر مسلمانان» مي دانستند .أحمد زكي صفوت در جمهرة خطب العرب مي نويسد كه عبد الملك بن مروان در زمان خلافتش اين چنين از قريش در خطبه اش گله مي كند:**فيا معشر قريش وليكم عمر بن الخطاب فكان فظا غليظا مضيقا عليكم فسمعتم له وأطعتم ثم وليكم عثمان فكان سهلا فعدوتم عليه فقتلتموه**اي مردم قريش ! (وقتي كه ) وليّ شما عمر بن خطاب كه بسيار تند بود و برشما سخت گير بود، شما سخن او را گوش كرده و از او اطاعت نموديد سپس عثمان وليّ شما شد كه آسان مي گرفت و شما با او دشمني نموده و او را به قتل رسانديد .جمهرة خطب العرب ، ج 2 ص 196 ، اسم المؤلف: أحمد زكي صفوت الوفاة: بلا ، دار النشر : المكتبة العلمية - بيروت .مروج الذهب ، ج 1 ص 401 ، اسم المؤلف: أبو الحسن علي بن الحسين بن علي المسعودي (المتوفي : 346هـ) .المحكم والمحيط الأعظم ، ج 1 ص 514 ، اسم المؤلف: أبو الحسن علي بن إسماعيل بن سيده المرسي الوفاة: 458هـ ، دار النشر : دار الكتب العلمية - بيروت - 2000م ، الطبعة : الأولي ، تحقيق : عبد الحميد هنداويلسان العرب ، ج 8 ص 166 ، اسم المؤلف: محمد بن مكرم بن منظور الأفريقي المصري الوفاة: 711 ، دار النشر : دار صادر - بيروت ، الطبعة : الأولياز مجموع مباحث پيشين در موضوع اثبات صحت سند حديث : وهو( عليّ عليه السلام) وليّ كلّ مؤمن بعدي، « علي پس از من پيشوا و رهبر مؤمنان است» ادعاي بي خبران و بي خردان متعصب، به سختي متزلزل شد و راهي جز پذيرفتن حقيقت ندارند، البته اگر پرده هاي ضخيم تعصب را كنار زده و دل ها را از حقد و كينه پاكسازي نمايند.و درپايان اين مقال پرسشي را فرا روي حق جويان قرار مي دهيم تا خود قضاوت نموده و آنچه را صحيح مي دانند بر گزينند:با وجود استعمال فراوان واژه « وليّ » در فرهنگ ادبي پيروان مكتب خلفا و استفاده از آن در معناي جانشيني و حاكميت، و دلالت صريح آن بر نيابت و رهبري مردم ، چرا وقتي كه نوبت به پيروان مكتب اهل بيت مي رسد با تمام توان كوشش مي كنند تا با تحريف و تاويل غير عالمانه معناي درست و واقعي اين واژه را تغيير دهند؟ و يا چون نام علي عليه السلام به ميان مي آيد حساسيتها بر انگيخته مي شود، ومغزها و قلمها به تكاپو مي افتد و در اين مورد هم مانند ديگر جريانات تاريخي حقايق را نا جوانمردانه انكار و واژه اي به اين روشني و وضوح را از محتواي اصلي بيگانه مي كنند، آيا شما مي دانيد چرا؟ پس به ما هم بگوئيد چرا؟والسلام عليكم و رحمة الله و بركاته |